

کرنایی که صدای نامعلوم می‌دهد

برادر دموس از شما بسیار سپاسگزارم. مفتخرم از اینکه امشب این فرصت دست داد که در خدمت این جماعت مسیحی در این سرزمین سردسیر باشیم. لحظاتی پیش به خانه زنگ زد، که در شمال واقع است. آنجا حدود بیست درجه از اینجا گرمتر است. باید گرما را همراه خود به اینجا می‌آوردم. هر چه سریعتر برمی‌گردم تا چنین کنم. تمام گیاهان یخ بسته‌اند. کریچی، شما چه نظری دارید؟ یک... [برادر می‌گوید: «هوا سرد است.» - گروه تألیف] به راستی سرد است.

۲. و از اینکه امشب این کشیش گرمی و شما عزیزان را می‌بینم، بسیار خوشحالم. من تازه به اینجا رسیده‌ام. از توسان آمده‌ام، جایی که امروز باید می‌رفتم. شب گذشته رانندگی کردم و حدود ساعت دو و نیم صبح، به توسان رسیدم. همه‌ی روز را در آنجا سپری کردم. و ساعاتی قبل، از آنجا حرکت کردم... بسیار خوب، گمان می‌کنم تا به اینجا، حدود یک ساعت و نیم یا در این حدود در راه بودم. بنابراین بسیار نخوابیده‌ام. اما قصد ندارم که اینجا بخوابم. به هر صورت، از بودن در اینجا خوشحالم.

۳. این پسر کوچک داشت اینجا با این میکروفون‌ها بازی می‌کرد. من او را آنجا، روی... من هم روی یکی از صندلی‌های مخصوص بچه‌های کوچک نشستم. پسر کوچک آمد و با شگفتی به من نگاه کرد. گفتم: «همه‌ی ما کودکان می‌توانیم با هم بنشینیم، مگر نه؟» حال، مسلماً آن همراهان کوچک را دوست دارم.

۴. واقعاً بسیار خوب است که امشب اینجا و در جمع این حضار محترم هستم. و مطمئن هستم که برادر ویلیامز و برادر رُز با شما اینجا درمورد... درباره‌ی همایش آینده صحبت کرده‌اند. گمان می‌کنم به خوبی از آن مطلع هستید. بزودی همایش بازرگانان را در راداما خواهیم داشت. و آنجا منتظر اوقاتی شگرف هستیم. برادر ولمر گاردیزر، این سخنور فوق العاده و مقتدر؛ اُرال رابرتز و بسیاری از خادمان دیگر هم حضور خواهند داشت. و منتظر اوقاتی شگرف در خداوند هستیم.

۵. امیدوارم درچنین فرصتی، جلسه‌ی شفا داشته باشیم. دوست دارم به اتفاق برادر اُرال یعنی با هم این کار را انجام دهیم، بله، آقا. مگر خوب نخواهد بود؟

عالی می شود، مگر نه؟ برگزاری یک جلسه‌ی شفا در راداما عالی خواهد بود. ما... می دانید، پس می توانیم چنین کنیم. خداوند قادر است برای ما مهیا کند تا جلسه‌ی شفا داشته باشیم. بنابراین ما... اکنون از کلیسایی به کلیسایی دیگر می رویم و سعی ما بر این است که بشارت را گسترش، و یک [کلیسا] را به [کلیسایی] دیگر پیوند دهیم و در کلیساهای مختلف مشارکت داشته باشیم. به این امر ایمان داریم که ما در مسیح یک هستیم.

۶. چندی پیش با یک پزشک گفتگو می کردم. دارم برای مسافرت به خارج از کشور تدارک می بینم و باید معاینه می شدم. بنابراین برای معاینه مراجعه کرده بودم. و دکتر مرا در یکی از آن دستگاه‌های امواج دار قرار داد... من... از من نپرسید که چیست. و او متوجه‌ی چیزی غیر عادی شد. او آمد و نتوانست آن را درک کند، و شورای پزشکی تشکیل داد، باز هم نتوانست آن را بفهمد. او گفت: «قبلاً هرگز چنین موردی ندیده بودم.» سپس عکسی از آن به من نشان داد که معمولاً چطور بخش‌های مربوط به خودآگاه و ناخودآگاه [مغز] از هم متمایزند اما در مورد من چنین نبود. گفت: «شما شخص واقعاً عجیبی هستید.» من گفتم: «همیشه می دانستم که چنین است. همه می دانند.»

۷. گفت: «پیش تر چنین موردی را مشاهده نکرده بودیم.» بنابراین درباره‌ی آن به من توضیحاتی داد.

۸. گفتم: «بسیار خوب» ادامه دادم: «می دانید، گمان می کنم هنگامی که خداوند نیکو، ما را می آفریند، ما را کمی متفاوت از هم خلق می کند. ما شبیه یکدیگر نیستیم، و گاهی اوقات حتی شبیه یکدیگر نیز برخورد نمی کنیم. اما- اما او برای خود و به شکل خاص خود، این چنین خلق می کند. به اصطلاح ما فقط داخل ماشین قالب ریزی می رویم و آنجا گذاشته می شویم، خدا به ما شکلی را می دهد که می خواهد ما آنگونه باشیم.»

۹. می دانم که کسی نیست که بخواهد هویت خود را عوض کند. تنها چیزی که همه‌ی ما می توانیم آرزو کنیم... پس از اینکه نجات یافتیم و فرزندان خدا شدیم، تنها چیزی که می خواهیم این است که هر روزه به برکت سلوک خود، کمی نزدیکتر شویم. ما در پی آن مشارکت پرشکوه هستیم. چه قدر شگفت انگیز است! تا کنون فکر کرده اید که اگر از این محروم می بودیم چه بر ما می آمد؟ چه- چه... اگر آن امید پر جلال در ما نبود، چه می کردیم؟

۱۰. در یکی از کلیساها مسئله‌ای را بازگو کردم... گاه پیش می آید، اول مطلبی را در کلیسایی عنوان کنم و سپس همان مطلب را در جاهای دیگر کشور بازگو

کنم. با این اوصاف، شاید گاهی اوقات مطالبی که عنوان می‌شود برای کلیسای جنبه‌ی تکراری داشته باشد. داشتم از ساختمانی بیرون می‌رفتم، از تصور مردمی که امروزه این رقص‌های جدید را انجام می‌دهند و آن را تویست یا پیچ و تاب می‌نامند، غمگین بودم. به خود می‌گفتم: «نمی‌دانم در دنیا چه می‌گذرد، مردم می‌خواهند پاهای خود را بشکنند و- و به همین خاطر چنین حرکاتی انجام می‌دهند.»

۱۱. آنجا شخصی بود که حدود بیست و شش یا بیست و هفت ساله می‌نمود. او مرا از پشت دید و گفت: «آقای برانهام، یک لحظه.»

گفتم: «بفرمایید، آقا؟»

او گفت: «می‌دانید، شما معنی آن را درک نمی‌کنید.»

گفتم: «امیدوارم هرگز آن را درک نکنم.»

۱۲. سپس او گفت: «می‌بینید.» گفت: «متوجه‌ی منظور شما می‌شوم.» گفت: «شما مردی پنجاه ساله هستید. اما اگر هم سن و سال من بودید، قضیه فرق می‌کرد.»

۱۳. گفتم: «یک دقیقه صبر کنید.» گفتم: «از وقتی که از شما ده سال جوانتر بودم، انجیل را موعظه کرده‌ام. هنوز هم به همان انجیل ایمان دارم. من چیزی را یافتم که برتر است یعنی شادی خدمت خداوند، که از تمام چیزهایی که شیطان می‌تواند در هرجایی به نمایش بگذارد، برتری دارد.» آن یک... [خدمت خداوند] شادی به بار می‌آورد.

۱۴. می‌دانید که روزی داود گفت: «چنانکه آهو برای نهرهای آب شدت اشتیاق دارد، همچنان ای خدا جان من اشتیاق شدید برای تو دارد.»

۱۵. اگر شما یک آهوی کوچک را ببیند که زخمی شده باشد؛ فرض کنید سگی به او حمله کرده باشد، و با یک حرکت تند و سریع به قسمت بزرگی از یک طرف بدنش آسیب رسانده باشد. از بدن آهو، خون جاری می‌شود. و سگ همچنان او را دنبال می‌کند. سگ همانند یک انسان نیست و می‌تواند آهو را در هر وضعیتی که باشد شکار کند، چه از بدنش خون جاری باشد یا نباشد. و بنابراین تنها راه... اگر از بدن آهو خون جاری باشد، تنها راهی که می‌تواند زنده بماند این است که به جایی برسد، که آب وجود داشته باشد. اگر بتواند به جایی برسد که آب هست، از آن آب خواهد نوشید. بدین شکل خون ریزی‌اش قطع خواهد شد، و او- او می‌تواند فرار کند. آهو بسیار زیرک است.

۱۶. اما اکنون شما می‌توانید تصور کنید، یکی از آن آهوهای کوچک مجروح است و خون از بدنش جاری است و چگونه سر کوچکش را بالا می‌گیرد و از طریق شامه‌اش، تمام حواسش در پی یافتن جایی است که آب هست. چاره‌ای نیست یا باید آب بیابد یا اینکه هلاک شود. و اکنون مرگ و حیات در برابر اوست. او برای هر- هر- هر ذره رایحه‌ای که احساس می‌کند، اشتیاق دارد و آن را می‌سجد. او باید آب را بیابد.

۱۷. اکنون، ما باید بدین سان برای خدا تشنه باشیم. ملاحظه می‌کنید؟ «چنانکه آهو برای نهرهای آب شدت اشتیاق دارد، همچنان ای خدا جان من اشتیاق شدید برای تو دارد.» خواست و آرزوی قلب من این است که در مخفی گاه الهی در حضورش پناه برم. مطمئن هستم که این خواست و آرزوی تمام انانی است که امشب اینجا حضور دارند.

۱۸. حال، چیزی که شبی پس از شب دیگر، می‌بینم را دوست دارم. چهره‌هایی که در مکانی می‌بینید و آنها را درجایی دیگر نیز مشاهده می‌کنید. این امر برای من خوشایند است. این کار بیانگر روحیه‌ی مشارکت شماست. این امر گویای هدفمان از حضور در اینجا است.

۱۹. و یقیناً دوست دارم شاهد ظهور یک بیداری به سبک گذشته، در فینیکس باشم. خدای من! از همان بار نخست که واژه‌ی فینیکس را خواندم، باعث هیجان من شد؛ فینیکس، آریزونا. هنگامی که پسر بچه‌ی کوچکی بودم، فکر می‌کردم، «ای کاش می‌توانستم به فینیکس بروم! ای کاش به آنجا بروم!» ولی پیداست که این مکان همانند جاهای دیگر، در گناه فرو رفته است. گردشگران سرازیر می‌شوند و مسکرات می‌نوشند و میگساری و فساد می‌کنند. آنها هر کاری که از دستشان برمی‌آید را انجام می‌دهند.

۲۰. اما با وجود این مسائل، شاهد جواهرات اصیلی هستید که خدا از دل این بیابان بیرون می‌آورد. این جواهرات، بر تاج قوم شکوهمند خدا می‌درخشند. به همین دلیل امشب آمدم تا در کنار شما برادران و خواهران ارجمند باشم. باشد دیگرانی که در چنین آشفتنگی بزرگی گرفتارند به برکت چنین مشارکتی، از روشنایی خداوند عیسی بهره‌مند شوند. همچنان بسیاری از مردم، در ورای امور دنیوی هستند و من از این بابت خوشحالم. ولی نباید فراموش کرد که لازم است مردم بیشتری وارد حریم الهی شوند. پس برماست که از هیچ کوششی فروگذار نکنیم تا آنها وارد حریم دعوت شوند. باشد که زندگی‌شان نیز بازتاب‌کننده‌ی سیمای مسیح باشد.

۲۱. اکنون، پیش از اینکه بخشی از کتاب مقدس را بخوانیم... بسیار دیر رسیدم و عرض پنج دقیقه یادداشت برداری کردم. اداره‌ی مالیات بردرآمد فدرال برای من چیزهایی را ارسال کرده بود و باید آنها را دریافت می‌کردم، گمان می‌کنم امروز باید تمبرشان را باطل می‌کردم. بنابراین باید به اداره پست مراجعه می‌کردم. و هنگامی که آنجا بودم بیلی گفت: «بهتر است عجله کنی.» و سپس اینجا...

۲۲. نزد کارکنان آنجا از سویی به سویی می‌رفتم. خدای من! عدالت در پس درهای دادگاه، ادعایی بیش نیست. آنجا اثری از عدالت ندیدم. بله. به هیچ عنوان اثری از عدالت در آنجا مشاهده نکردم. آنها از من خواستند که مالیات بردرآمد هر چکی که ظرف پنجاه سال گذشته به من داده شده بود را پرداخت کنم، بدهی کمپین همراه با جریمه‌ی آن، یعنی سیصد و پنجاه و پنج هزار دلار پرداخت کنم. ملاحظه کنید.

۲۳. گفتم: «بهتر است بی‌درنگ خلاصم کنید.» چطور می‌توانم این مبلغ را پرداخت کنم؟ گفتم: «حتی پنجاه و پنج سنت هم ندارم.» گفتم: «چطور می‌توانم آن را پرداخت کنم؟» آنها با این کارها پنج سال مرا گرفتار کردند.

۲۴. امان از مردمی که چنین رفتار می‌کنند. قضیه از این قرار است که یک کمپین داریم و - و مردم تنها می‌دانند که نام من ویلیام برانهام است، آنها به خاطر هزینه‌ها، چک‌هایی را می‌دهند. خادمان این مسئله را به درستی مدیریت می‌کنند. هرگز یکی از هدایا را برای زندگی خودم برنداشته‌ام. آنها می‌گیرند... از کلیسای خود حقوقی معادل صد دلار در هفته دریافت می‌کنم.

۲۵. و این هدایا... ملاحظه می‌کنید، هر کسی که آن را می‌گذاشت... و صبح روز بعد، کسی که رئیس کمیته‌ی مالی بود، می‌آمد و می‌گفت: «برادر برانهام شما باید این چک‌ها را امضا کنید.» و به این دلیل، من تنها آنها را امضا می‌کردم. او آنها را به حساب می‌گذاشت. سپس آنها تمام آن چک‌ها را بررسی کردند حتی یک سنت هم برای من خرج نشده بود. اما چون امضای من بر روی چک‌ها بود، آنها گفتند که چک مال من بوده است. مردم آن را به من داده بودند و من نیز آنها را به کلیسا داده بودم. خدای من!

۲۶. ابتدا احساس ناخوشایندی به من دست داد، سپس دریافتم که همه‌ی کسانی که در کتاب مقدس خدمت روحانی داشتند و در راه خدا، کاریاری کردند به شکلی با دولت فدرال سر و کار پیدا کردند. همین بس است که کلام را تفحص کنید تا از درستی این گفتار یقین حاصل نمایید. موسی، دانیال، یحیی تعمید

دهنده را در نظر بگیرید. حکومت، عیسی مسیح را محکوم و اعدام کرد. پطرس، یعقوب، یوحنا، یوحنا مکاشفه و همه... متحمل جفا شدند.

۲۷. چرا؟ زیرا این مسند شیطان است. آن را می‌دانید؟ آیا می‌دانید که شیطان عیسی را بر بلندی گماشت و قلمروهای حکومتی و همچنین دنیا را در یک لحظه به او نشان داد؟ و گفت: «همه‌ی اینها مال من است. با آنها هرآنچه که می‌خواهم، می‌کنم. ملاحظه می‌نمایید؟ و اگر مرا پرستش کنی، تمام آنها را به تو می‌دهم.» بنابراین می‌توان دید که آنها به چه کسی تعلق دارند؟ از تصور اینکه این امر شامل حکومت ما هم می‌شود، آزرده خاطر می‌شویم، ولی چنین است.

۲۸. بنابراین، عیسی گفت: «دور شو از من، ای شیطان.» عیسی می‌دانست که سرانجام، آنها را در هزاره به ارث خواهد برد. او می‌دانست که آن چیزها برای او خواهد بود. هنگامی که... چنانچه این کشورها توسط خدا اداره می‌شدند، هزاره در آنها برقرار می‌شد. اما روزی چنین خواهد شد.

۲۹. آنها از طریق سازمان ملل و اتحادیه‌ی ملت‌ها و نهادهایی از این دست، می‌کوشند تا صلح و آشتی برقرار کنند. ولی زمانی که شیطان بر امور سروری می‌کند و الهام دهنده‌ی سیاست‌های فعلی است، سرانجام کار، روشن است. مگر نه؟ تا زمانی که دنیا دنیا است، مردمان با هم ستیز خواهند کرد.

۳۰. اما زمانی فرا خواهد رسید که اسلحه‌ها بر روی هم انباشته خواهد شد. و شیبور خاموشی به صدا درخواهد آمد و بامداد جاودان فرا می‌رسد، فروزان و شفاف. پادشاه ما بر تخت خود خواهد نشست. خدای من! آواز سرودها شنیده خواهد شد، آواز شادمانی. پرچم واحدی برافراشته خواهد شد، قومی واحد، ملتی واحد. مردم به زبان واحد آسمانی سخن خواهند گفت. آمین. منتظر آن زمان هستم. با توکل به خدا به سمت آن علامت می‌شتابم باشد که در فرجام راه بگویم... باشد که صدای او را بشنوم که به من می‌گوید: «بالا تر بیا.»

۳۱. امشب در نام خداوند، اینجا در فینیکس هستم. سعی ندارم آنچه که رخ داد را شرح بدهم. بسیاری از شما مردم که نوارها را می‌گیرید، حتماً نواری تحت عنوان *آقا، ساعت چند است؟* را بگیرید. قبل از اینکه از خانه عازم شوم، آن موعظه را ایراد کردم. رویایی باعث شد تا به اینجا بیایم؛ نمی‌دانم چه... نمی‌دانم... من نوار فروش نیستم و چنین برنامه‌ای ندارم. نوارها را تهیه می‌کنیم و کارمان پخش آنها به سراسر دنیا است. در جاهایی مانند جنگل‌ها و مناطق دوردست، مردم چیزهای کوچکی دارند که در گوش می‌گذارند، آنها

می‌گیرند و از روی نوار، نواری دیگر تکثیر می‌کنند و در آنجا [خودشان] آن را ترجمه می‌کنند. این چنین به سراسر دنیا می‌رسد.

۳۲. و اما یکی از آنها عنوانش چنین بود؛ *آقا، ساعت چند است؟ یا آقا، آیا همین زمان است؟ چیزی... من... سه هفته پیش، شنبه شب در کلیسا آن را موعظه کردم. در سراسر زندگی خود رویاهایی دیدم، ولی تا کنون چنین چیزی را تجربه نکرده بودم. ماهیت و معنی آن بر من پوشیده است. تنها اینجا هستم، در واقع به اینجا فرستاده شده‌ام. نمی‌دانم چه معنایی دارد. من فقط... من فقط اینجا هستم.*

۳۳. باید صادق باشم و تنها به این شرط خدا با ما همراه می‌شود. پس همین بس است که صادق باشیم. مردم چنین چیزی را درمی‌یابند. از اول کار، خدا از ماهیت شما آگاه است، می‌داند صداقت دارید یا خیر. مردم هم از این امر آگاهی پیدا خواهند کرد. یک بار آقایی بود که سعی داشت نبوت کند. و خدا گفت... یا یک نبی راستین به وی گفت: «به یاد داشته باش. انبیبایی قبل از ما بوده‌اند. نبی تنها از این راه شناخته می‌شود که نبوتش محقق شود.» پس ما بیشتر اطمینان داریم زیرا می‌دانیم قبل از اینکه کسی چیزی در مورد آن بگوید، خدا چنین فرمود. پس شایسته است راستگو و صادق باشید.

۳۴. اکنون ببینید فقط یک لحظه برای دعا، سرهای خود را خم کنیم. و برای دقایقی که در پیش رو داریم، پریشانی‌های خود را کنار بگذاریم. تعجب می‌کنم... امشب، جماعت دوست داشتنی کوچکی از مردم اینجا حضور دارند، می‌دانم که جواهراتی اینجا نشسته‌اند و روزی عیسی می‌آید تا آنها را برگیرد، او آنها از خاک برمی‌خیزاند.

۳۵. شاید در این جمع کسانی باشند که هنوز از حضورشان در آنجا اطمینان حاصل نکرده‌اند. شاید نیازهای دیگری داشته باشید. اگر امشب نیازی در زندگی خود حس می‌کنید، ببینید در حالی که دست خود را برمی‌افرازید، آن نیاز را به حضور خدا بلند کنید؛ فقط بگویید: «خدایا، اینک می‌دانی که منظورم چیست. به من برکت بده. من، من بیمار هستم. به شفا نیاز دارم. من، عاصی هستم. نیاز دارم دوباره از برکت مشارکت برخوردار شوم. می‌خواهم راه توبه و بازگشت را در پیش گیرم. به راه خطا رفته‌ام. راه برگشت را در پیش می‌گیرم. می‌خواهم امشب کمک کنی تا بازگردم.» خدا به شما برکت دهد.

۳۶. پدر آسمانی، اینک از طریق خون [مسیح] به تخت تو نزدیک می‌شویم. برای... و هارون نزد تخت رحمت رفت، ابتدا خون را در دست خود گرفت و

سپس جلو رفت. و امشب با ایمان، خون خداوند عیسی را برمی‌گیریم و دلیرانه به نزد تخت خدا پیش می‌رویم. آری، با عدالت خود نیامده‌ایم بلکه با عدالت مسیح. خون عیسی مسیح بر پاکی ما شهادت می‌دهد. پدر آسمانی، دعا می‌کنم که مسئلت ما را اجابت کنی.

۳۷. ابتدا، از تو می‌خواهیم که رحمتت بر ما قرار گیرد و هنگام اعتراف به تقصیرات و اشتباهات کوچک خویش و نیز گناهان مخفی و گناهان سهوی خود، تمام خطایای ما را بیمارزی. همچنین به عنوان خادمان و در مقام کاهنان، به جهت گناهان مردم، اعتراف می‌کنیم. خداوند، با یکدیگر می‌ایستیم. ما مردم را دوست داریم. احساس ما همانند موسی است، زمانی که خود را در برابر غضب الهی، همچون سپر بلا کرد تا قوم را حفظ کند. این امر بیانگر عدالت مسیح است، زمانی که مسیح خود را چون سپر بلا کرد تا مردم نجات یابند.

۳۸. و پدر، هر یک از ما مسیحیان به عنوان خادمان وی، با روح وی در درونمان، امشب خود را سپر بلای گناهکاران می‌کنیم؛ «خدایا رحمت تو بر آنها قرار بگیرد.» برای بیماران و نیازمندان اشک می‌ریزیم، برای دستان گران بهایی که برافراشته شده‌اند؛ برخی از آنها سالخورده هستند، برخی از آنها جوان هستند و برخی از آنها میانسال. خداوند، تو همه چیز را درمورد آنها می‌دانی. دعا می‌کنیم که بر اساس دولت جلال خود، پاسخ دهی.

۳۹. خداوند، امشب عطا فرما تا بسیاری از کسانی که با بیماری و درد وارد این مکان شده‌اند به برکت شفا، در تندرستی اینجا را ترک کنند. باشد درک کنند که از تندرستی برخوردار هستند زیرا عمل توصیف ناپذیری در زندگی آنها صورت گرفته است.

۴۰. خداوند، باشد کسانی که خودرأی و عصیانگر هستند با برخورداری از نعمت عادل شمردگی اینجا را ترک کنند، با این یقین که برگشته‌اند و مسیح را از همان جایی که ترک کرده‌اند، یافته‌اند. باشد که برای جبران اشتباهات خود، گام بردارند. خداوند، عطا کن کسانی که هرگز وارد نشده‌اند، از [گوهر] نفیس رها بودن یعنی آزادی بهره‌مند شوند و از قفس رهایی یابند. عطا فرما که بیش از این در بند دنیا و پریشانی‌های زندگی نباشند بلکه در مسیح، آزادی را تجربه کنند. پدر، این را عطا فرما.

۴۱. در این لحظه به همه‌ی ما که نیازمند هستیم، برکت عطا کن، به کلامت و همچنین به خدمت برکت بده، ما تو را جلال خواهیم داد. این دعا را در نام عیسی طلبیدیم. آمین.

۴۲. حال، باید یک متن کتاب مقدسی را بخوانیم یا بهتر است بگویم فرازی از کتاب مقدس را، اول قرن‌تینان باب چهاردهم، آیه هشتم. در اول قرن‌تینان ۸:۱۴ چنین می‌خوانیم:

زیرا اگر کرنا نیز صدای نامعلوم دهد، که خود را مه‌تای جنگ می‌سازد؟

۴۳. در مورد همین بخش از متن می‌توان از حال به مدت دو هفته موعظه کرد و باز هم نمی‌توان به عمق این مطلب رسید. سخن از الهام کلام است. اگر روی همان یک بخش به طور مستمر متمرکز شوید، می‌توانید تمام کتاب مقدس را به هم مرتبط کنید. این مطلب درست است.

۴۴. روزی شخصی از من چیزی پرسید و گفت: «چطور شما می‌توانید همان متن را برگزید؟»

در پاسخ گفتم: «خدای من! سرنخ هر موضوع، در چنین متنی یافت می‌شود.»

۴۵. من از روی زمین یک شیدر سه برگ چیدم و آن را بالا نگه داشتم. این شخص، امشب اینجا حضور دارند، ایشان اهل توسان هستند. ما در ایالت کالیفرنیا در شهر پاسادنا بودیم. گفتم: «می‌توانم در مورد همین شیدر سه برگ، مدت بیست و پنج سال موعظه کنم. در مورد کیفیت زندگی‌ای که در درون آن جاری است. در مورد سه تیغه بودن برگ آن که گویای سه گانگی در وحدانیت است. و چیزهای بسیار دیگری که می‌توان در مورد آن بیان کرد.»

۴۶. و در مورد کتاب مقدس چطور؟ آن کلام خداست. آن ابدی است. آن... بی‌انتهاست. کلام خدا پایدار و پویا است. برای ما در حکم یک پناهگاه است.

۴۷. و اینک، امشب قصد دارم در مورد این مطلب صحبت کنم؛ "کرنایی که صدای نامعلوم می‌دهد."

۴۸. لحظاتی پیش در مورد مشکلی که با اداره‌ی مالیات بردرآمد داشتیم، فکر می‌کردم... به خود گفتم: «امروزه هیچ چیز کاملاً معلوم نیست. همه چیز تا اندازه‌ی نامعلوم است، در همه چیز، نکته‌ی ابهامی وجود دارد.» و به هر آنچه که نامعلوم است، نمی‌توان اطمینان داشت. هر آنچه که نامعلوم است، قابل اطمینان نیست. اگر چیزی مبهم و نامعلوم باشد، شما از آن اجتناب و دوری می‌کنید.

۴۹. اگر حرفه‌ی شما تجارت باشد؛ شاید اغلب کسانی که اینجا حضور دارند، تاجر باشند. اگر شما مشغول تجارتی باشید که نسبت به آن اطمینان ندارید، خیلی زیاد وارد آن نمی‌شوید زیرا سود نامعلومی دارد و شما روی آن بسیار

سرمایه گذاری نمی‌کنید. یا اگر شما تاجر خوب و زرنگی باشید چنانچه پولی برای سرمایه گذاری داشته باشید تحقیق می‌کنید و صبر خواهید کرد تا زمانی که وضعیت معلوم شود، چیزی که قابل اطمینان باشد و بتوانید روی آن حساب کنید. حاضر نیستید پول اندکی که پس انداز کرده بودید را از دست دهید زیرا باید با آن مزدی که به عنوان سود این سرمایه گذاری در نظر گرفته شده، زندگی خود را بسازید. با سود آن گذران زندگی می‌کنید.

۵۰. و این پول اندکی که پس انداز کرده‌اید را در جیب خود نمی‌گذارید و آن را آنجا رها نمی‌کنید زیرا دزدان آن را خواهد دزدید. ملاحظه می‌کنید؟ این کار را نمی‌کنید. اگر آن را برای کاری سرمایه گذاری کنید، می‌خواهید از قطعیت سرمایه گذاری خود اطمینان داشته باشید. اگر مطمئن نباشید، ابدأ در آن زمینه، سرمایه گذاری نخواهید کرد.

۵۱. امشب سخن از نوسان در بازار است. هر کار بازرگانی در دنیا دستخوش نوسان است، زیرا دنیا خود، در نوسان است. نمی‌توانید به خود اجازه دهید...

۵۲. «حال می‌خواهم مبلغ بسیار زیادی را پس انداز کنم تا جایی برای خود خانه‌ای زیبا و کوچک بسازم.» در شرایط کنونی فرجام چنین سرمایه گذاری روشن نیست. به شما این چنین می‌گویم زیرا دولت می‌تواند هر جا و هر وقتی آن را از شما مصادره کند.

۵۳. این امور باعث شده پایه‌های دموکراسی ما سست شود! ما به دموکراسی خود اعتقاد داشتیم. معتقد مردم سالاری بهترین شیوهی حکومت است. ولی اینک پیداست که پایه‌های دموکراسی ما سست شده‌اند. زیرا ما یعنی این ملت و مردم، قانون اساسی داریم و قانون اساسی مرجع نهایی ماست. اما به قانون اساسی هم نمی‌توان دلخوش کرد چون بارها نقض شده است. آخرین بار آقای روزولت آن را پایمال کرد. بنابراین می‌بینید که می‌تواند نقض شود، ملاحظه می‌کنید. در چنین شرایطی پشت گرمی به قانون اساسی شایسته نیست.

۵۴. خدای من، چه قدر پایه‌های سیاست و کشورداری سست شده‌اند! مردم فقط درباره‌ی مسائل سیاسی بحث و مشاجره می‌کنند. همسایگان و کسانی که زمانی دوستان خوبی برای هم بودند، بر سر مسائل سیاسی به جان یکدیگر افتاده‌اند. زمانی که رئیس جمهوری روی کار می‌آید یا کسی برای کلاتنری نامزد می‌شود، گروه ناسازگار پیوسته خرده می‌گیرد و سرانجام مردم به جان هم می‌افتند. و نمی‌دانم... امیدوارم احساسات کسی را جریحه دار نکرده باشم اما گمان می‌کنم همه چیز فاسد شده است. ملاحظه می‌کنید؟ آقا. بنابراین پس

چرا خرده می‌گیرید و درباره‌ی چیزی مشاجره می‌کنید که منفعتی ندارد؟ درست است. بسیار وحشتناک است.

۵۵. روزی کسی به من گفت: «آیا در این انتخابات رأی می‌دهید؟»

گفتم: «رأی نمی‌دهم.»

گفت: «حتی در این انتخابات؟»

۵۶. پاسخ دادم: «به عیسی رأی می‌دهم.» گفتم: «به شما می‌گویم. دو شخص هستند که درباره‌ی من رأی می‌دهند.» گفتم: «خدا به نفع من رأی داد و شیطان به ضد من رأی داد. من به خدا رأی دادم پس در این رأی پایداری می‌کنم.» همه چیز به رأی شما بستگی دارد، به روشی که در برابر مسائل مطرح، در پیش می‌گیرید.

۵۷. بنابراین، به این مورد آخر توجه کنید. می‌خواهم نظر شما را نکته‌ی ظریفی جلب نمایم و سپس این مبحث را خاتمه خواهیم داد. در همین آخرین انتخابات ریاست جمهوری، روشن شد که حزب دموکرات در شیکاگو و جاهای دیگر، ماشین‌های رأی‌گیری را نصب و تنظیم کرده بودند، هر باری که به آقای نیکسون رأی داده می‌شد، درست در همان لحظه، یک رأی هم به سود آقای کندی افزوده می‌شد. در چنین شرایطی رقیب امکان بُرد نداشت. این مسئله را ثابت کردند!

۵۸. چند شب پیش گزارش *مانیتور* را شنیدید. یک نظر سنجی کشوری صورت گرفت، که مناطق شرق چون میسیسیپی را دربرمی‌گرفت. در این نظر سنجی آقای نیکسون چهار رأی در برابر یک جلو بود. چطور یک نفر برنده می‌شود؟ اگر آقای کندی نیز بود به همین شکل عمل می‌کرد. در این میان گفته باشم که من هوادار هیچ یک از این احزاب نیستم.

۵۹. حزب من در آسمان است و امشب اینجا با آسمانی‌ها هستیم. ما در جای‌های آسمانی نشسته‌ایم، در مورد پادشاهان صحبت می‌کنیم.

۶۰. سخن من با شما این است که چنانچه از قرائن پیداست، مسائل زمینی دستخوش نوسان هستند. نمی‌توانید به آنها اعتماد داشته باشید. آنها نامعلوم و متغیر هستند. و ترجیح می‌دهم از هرآنچه که نامعلوم است دوری کنم. من چیزهای منفی را نمی‌خواهم. من امور مثبت و قطعی را دوست دارم، اموری که در جهت مثبت باشند.

۶۱. اکنون زندگی خانوادگی نیز بی‌ثبات و نامعلوم شده است. می‌دانید، روزی جایی بخشی از روزنامه‌ای را دیدم بدین مضمون که میزان طلاق آمریکایی‌ها

در دنیا، بالاتر از دیگر ملت‌ها است. در حالی که گمان می‌کنیم یک ملت مذهبی هستیم. بله، این امر می‌تواند صحت داشته باشد. شاید مذهب بر این کشور حاکم باشد ولی از قرائن پیداست که این مذهب درست نیست. ملاحظه می‌کنید؟ مذهب، تنها یک پوشش است. باید معلوم شود که ما چه پوششی از آنها برای خود درست کرده‌ایم. آدم کوشید تا از برگ‌های انجیر [پوششی] بسازد ولی کارساز نبود. در زمان ملاقات با خدا، وی خود را ناپوشیده یافت. پس در چنین شرایطی پوشش مذهبی به کار نمی‌آید. اما آیا شما می‌توانید فکر کنید که میزان طلاق [جامعه‌ی] ما بیشتر از مابقی کشورهاست، میزان طلاق [جامعه‌ی] ما؟ درمی‌یابیم که فساد در خانه‌های ما موج می‌زند.

۶۲. نتایج نظرسنجی‌های کشوری درباره‌ی وضعیت بخش چشمگیری از جامعه، مایه‌ی سرخوردگی است. و در... فکر می‌کنم این نظرسنجی در اوهایو و در مورد مسیحیت انجام شده بود، این نظرسنجی حاکی از آن است که بسیاری از مردم حتی در جلسات کلیسایی شرکت نمی‌کنند، این مایه‌ی نگرانی است. گفتنی است که حدود هشتاد درصد از آنهایی در جلسات کلیسایی شرکت می‌کنند توجیهی برای این کار ندارند. آنها نمی‌دانند چرا در جلسات کلیسایی شرکت می‌کنند. آنها به شرکت در جلسات کلیسایی بسنده می‌کنند.

«چرا در جلسات کلیسایی شرکت می‌کنید؟»

۶۳. «خوب زمانی که خردسال بودیم مادر، ما را به جلسات می‌برد، ما نیز به این روش ادامه می‌دهیم.» و- و سپس، حال درصدی از آنها گفتند که هدفشان از شرکت در جلسات، دیدار و گفتگو با همسایگان است. ملاحظه می‌کنید؟

۶۴. بلی، این مایه‌ی نگرانی است! پس جای شگفتی نیست که زندگی خانوادگی مفهوم خود را از دست داده است. پیداست که نهاد خانواده دستخوش بی‌ثباتی و نابسامانی شده است. ملاحظه می‌کنید.

۶۵. چنانچه خانمی قصد دارد با آقایی ازدواج کند ولی نسبت به او اطمینان ندارد، بهتر است از آن آقا صرف نظر کند. چنانچه آقایی قصد دارد با خانمی ازدواج کند، ولی نسبت به او اطمینان ندارد، بهتر است آن خانم را فراموش کند. شایسته است در این باره دعا کنید تا اینکه خدا به شما پاسخ دهد. در چنین شرایطی می‌توان دید که آنچه که خدا پیوست را هیچ انسانی نمی‌تواند جدا کند. اما ابتدا، شایسته است در این باره دعا کنیم. بله.

۶۶. حال، متوجه می‌شویم که سعی کرده‌ایم تا دنیا را از طریق برنامه‌های آموزشی و فرهنگی به سمت توبه سوق دهیم، با اطمینان می‌توان گفت که با این

شیوه واقعاً خرابی به بار آورده‌ایم. نمی‌توان از طریق تحصیلات، دنیا را سالک مسیح کرد. تحصیلات صرف، بیشتر از اینکه افراد را به خدا نزدیک کند، آنها را از خدا دور می‌سازد زیرا شخص فکر می‌کند که باهوش تر است و بیشتر از دیگران می‌داند. هر چند این برنامه‌های آموزشی سودمندند، گفتنی است این کار در چهارچوب رسالتی که مسیح به کلیسا داده است، نمی‌گنجد. او هرگز چنین برنامه‌های آموزشی ترتیب نداد، او سمیناری برگزار نکرد. او هرگز تحصیل ... اینها خوب هستند. او هرگز به آنها نگفت که بروند و بیمارستان بسازند. البته اینها، کارهای پسندیده‌ای هستند.

۶۷. اما رسالت کلیسا، موعظه‌ی انجیل است. «به سراسر جهان رفته انجیل را به همه‌ی خلائق اعلام کنید.» ملاحظه می‌کنید؟ اما هر کاری جدا از این، سست بنیاد خواهد بود زیرا در چهارچوب برنامه‌ی خدا نمی‌گنجد.

۶۸. وضعیت کشور نامعلوم است. این مطلب درباره‌ی وضعیت دنیا هم صدق می‌کند. ما در روزگاری به سر می‌بریم که دچار نوعی درماندگی تشنج‌زا شده است. گویی در سراسر جهان، همه چیز سست شده است. در روابط میان مردم و ملت‌ها، هراس و ترس حاکم شده است. آنها دم از صلح می‌زنند.

۶۹. زمانی مردم می‌گفتند: «هنگام جنگ جهانی اول همین کافی بود که جوانان ما آنجا آن سوی دریا گسیل شوند تا جنگ فیصله یابد.» ولی هنوز دود آتش جنگ اول خاموش نشده بود که درگیر جنگ دیگری شدند.

۷۰. آنها جامعه‌ی ملل را پدید آوردند. قرار بود این نهاد، نقش پلیس جهان را ایفا کند. حال آنها سازمان ملل دارند و این هم همان چیز است که روند رو به نزول را طی کرده است. کاری از دست کسی بر نمی‌آید.

۷۱. همه چیز نابسامان است؛ زندگی ملی، زندگی سیاسی، دستگاه‌های رأی‌گیری، خدای من! آنها فقط... پایه‌ی همه چیز بسیار سست شده است، همه چیز.

۷۲. اکنون می‌خواهم کمی بیشتر مسائل را موشکافی کنم. التفات دارید؟ زندگی کلیسا نیز دستخوش همین نابسامانی و ابهام شده است. وضعیت کلیسا نامعلوم است. حال، این همان مطلبی است که پولس در مورد آن صحبت کرد. ملاحظه می‌کنید؟ منظور او از «اگر کرنا صدای نامعلوم دهد.» همین بود. پایه‌های زندگی کلیسای سست شده‌اند. مردم به ندرت می‌دانند که چه کاری انجام دهند. آنها مبهوت از کلیسایی به کلیسایی پناه می‌برند، سعی دارند بفهمند که کدام کلیسا چیزهای درست دارد، از جایی به جایی می‌روند و سعی می‌کنند بفهمند چه چیزی درست است، آموزه‌ی درست کجا یافت می‌شود. زمانی که وارد

کلیسایی می‌شوند، یکی پیدا می‌شود که به شیوه‌ی خود درستی اعتقادنامه‌ی آن کلیسا را توجیه کند. آنها به زودی به فساد فراگیر حاکم بر آن مجموعه، پی می‌برند و دوباره راهی می‌شوند تا کلیسای دیگری را بیابند و از اعتقادنامه‌ی آن سر در بیاورند. پیداست که با این شیوه‌ها به خودمان ضربه زده‌ایم. کار به جایی کشید که صدها مجموعه‌ی کلیسا پیدا شده‌اند. البته از این مسئله خرده نمی‌گیریم. ولی آنها می‌توانند با شیوه‌ی دیگری نتایج بهتری به بار آورند.

۷۳. پیداست که با گفتن جمله‌هایی از این دست، «من عضو کلیساهای جماعت متدیست هستم، و حق با من است زیرا به آن تعلق دارم.» «من- من- من عضو جماعت باپتیست هستم و درست می‌گویم.» نمی‌توانید از امنیت برخوردار شوید. امنیت راستین با این کارها به دست نمی‌آید.

۷۴. حتی گفتن: «عضو مجموعه‌ی کلیساهای پنطیکاستی هستم.» نیز کارساز نخواهد بود. شما نمی‌توانید به این چیزها دلخوش کنید. نباید هم به این مسائل دلخوش کرد چون اساس محکمی ندارد. اندکی تحقیق نشان می‌دهد زمان چندانی از ایجاد اولین مجموعه‌ی پنطیکاستی ما یعنی شکل‌گیری شورای کل، سپری نشده بود که با چند دستگی روبرو شدند. آنها بر سر مسائل و آموزه‌ها از یکدیگر جدا و شاخه شاخه شدند. هم اکنون اثر این روند همه جا چشم گیر است. ملاحظه می‌نمایید؟ این امر، خود گویای آن است که با پدیده‌های نامعلوم و ناپایدار روبرو هستیم. تنها کسانی به تشکل اعتماد می‌کنند که در راهی نامعلوم گام برمی‌دارند.

۷۵. اکنون می‌گویید: «برادر برانهام، شما با گفتن چنین سخنانی، بذر شک را در ما می‌کارید و تصویری تیره و تار از اوضاع ارائه می‌دهید.» قصدم همین بود. هدف، این بود.

۷۶. این مطالب را بیان کردم تا به این مقصود برسم. آیا چیز قطعی و معلومی هست؟ بله. یک چیز است که قطعی است. من از بابت آن بسیار خوشحالم، چیزی هست که می‌توان بدان اعتماد کرد، و به آن اطمینان حاصل کرد. در حالی که همه چیز درگذراست، /ببین باقی و پابرجا خواهد بود. اگر متی ۲۴: ۳۵ را بخوانید، [می‌بینید که] او چنین فرمود: «آسمان و زمین زایل خواهد شد، لیکن سخنان من هرگز زایل نخواهد شد.» خدا یک شالوده و بنیاد قطعی دارد.

۷۷. روزی یکی از همکاران قدیمی با مردی که از سیاهپوستان جنوب بود، گفتگو می‌کرد. او کتاب مقدس را بسته بندی کرده بود طوری که نمی‌توانست آن را بخواند. خطاب به او گفتند: «سام، چرا آن را بسته بندی کرده‌ای؟»

۷۸. او گفت: «این یک کتاب مقدس است.» ادامه داد: «روی آن نوشته شده "کتاب مقدس" و گفت: «من به آن ایمان دارم، به سراسر آن حتی به جلدش. من به جلدش هم ایمان دارم.» و گفت: «زیرا بر روی آن نوشته شده است "کتاب مقدس".»

۷۹. و آن شخص با او صحبت کرد و گفت: «آیا به تمام آنچه در آن مکتوب است، ایمان داری؟»

پاسخ داد: «بله آقا، مطمئناً.»

۸۰. او گفت: «بسیار خوب، اکنون منظورت این است که هرآنچه که کتاب مقدس بیان کرده است را انجام خواهی داد؟»

او گفت: «بله، آقا.»

۸۱. گفت: «حتی اگر همان کتاب مقدس به تو بگوید؛ سام از میان آن دیوار سنگی که آنجاست بپر؟»

او گفت: «من خواهم پرید.»

۸۲. او گفت: «بسیار خوب، حال چطور از میان دیوار سنگی که هیچ سوراخی ندارد، عبور می‌کنی؟»

۸۳. او پاسخ داد: «اگر کتاب مقدس به سام گفته باشد که بپر، هنگامی که سام به آنجا برسد سوراخی پدید خواهد آمد.» بنابراین، کاملاً درست است. آنجا سوراخی پدید خواهد آمد.

۸۴. همین بس است که در کلام موضع بگیری و خدا خود، راهی را باز خواهد کرد. این یک پایه‌ی شکوهمند است.

۸۵. به آنچه که در لوقا آمده است، ایمان دارم، جایی که از کوه پایین می‌آمد و به شاگردانش گفت: «مردم مرا که پسر انسانم چه شخص می‌گویند؟»

یکی گفت: «ارمیا یا یکی از انبیا و غیره.»

او گفت: «شما مرا که می‌دانید؟»

۸۶. در چنین شرایطی بود که پطرس این اعتراف به یاد ماندنی را به زبان آورد؛ «تویی مسیح، پسر خدای زنده.»

۸۷. او پاسخ داد: «خوشا به حال تو ای شمعون بن یونا، زیرا جسم و خون این را بر تو کشف نکرده، بلکه پدر من که در آسمان است این را بر تو مکشوف ساخت. و من بر این صخره کلیسای خود را بنا می‌کنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت.»

۸۸. [بر روی] چه چیزی؟ بر روی مکاشفه‌ی حقیقت کلام خدا. زیرا، «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد.» و تأیید کلام خدا بر پطرس مکشوف شده بود. آمین.

۸۹. به همین دلیل مسیح گفت: «چه کسی می‌تواند مرا به گناه محکوم کند؟ چه کسی می‌تواند مرا متهم سازد؟ هر آنچه که در کلام در مورد من مکتوب شده است را به جا آورده‌ام.» خدا تأیید کرده بود که او کلمه است. این چنین است. خدای تجلی یافته. کلام می‌گوید و خدا آنها را به واقعیتی تبدیل می‌کند، محقق می‌سازد و آن را نشان می‌دهد.

۹۰. سال‌ها پیش، هنگامی که آنها به کلیسا گفتند، «چیزی به عنوان تعمید روح القدس وجود ندارد. آن فقط یک احساسی است که مردم برای خودشان دارند تا کاری انجام دهند.» اما کسانی که تعمید روح القدس را دریافت کردند، می‌دانند که حقیقت بود. آنگاه دانستند که خدا واقعی است. و تا به امروز ثابت شده است که جنبش پنطیکاستی خدا در میان ملت‌ها، بیشتر از مابقی آنها، مردم را به سوی مسیح سوق داده است.

۹۱. مدتی نه چندان پیش، گمان می‌کنم دوسال پیش یا سال گذشته، در یک روزنامه‌ی کاتولیکی تحت عنوان *مهمان یکشنبه‌ی ما* چنین مطلبی درج شده بود: «کلیسای کاتولیک تنها پانصد هزار مورد توبه ثبت کرده است. در حالی که پنطیکاستی‌ها یک میلیون و پانصد هزار مورد را ثبت کرده‌اند.» آمین.

۹۲. این امر گویای چیست؟ کلام خدا در حال گسترش و توزیع به خارج از مرزهاست. چه قدر باید به خاطر این مسئله شکرگزار باشیم! این امر به وفور مشاهده می‌شود تا جایی که حتی پیروان کلیساهای اسقفی، پرزبیتری‌ها، لوتری‌ها و تمام آنها درصدد هستند تا بخشی از کلام را بگیرند. هنگامی که شما به جلسات بازرگانان دقت می‌کنید، می‌شنوید پیروان کلیساهای اسقفی، پرزبیتری‌ها، لوتری‌ها در مورد یکدیگر صحبت می‌کنند. به ندرت می‌شنوید که یک پنطیکاستی چنین کند. درست است. تمام آنها چنین می‌کنند. به چه علت؟ زیرا آنها به ضعف و سستی عقیده‌ی خود پی برده‌اند و به کلام رجعت کرده‌اند. آنجا شما متوجه‌ی وجود یک شالوده و بنیان می‌شوید، چیزی که قابل حرکت دادن نیست.

۹۳. آنجا متوجه می‌شوید که روح القدس حیات خود را در انسان‌ها جاری می‌سازد، خودش را به دنیا آشکار می‌کند. راسخ بودن و انکارناپذیر بودن آن، انسان‌ها را تشنه‌ی حضورش می‌سازد، کلام خدا آشکار شد و خود را نمایان

می‌سازد، حیاتِ کلام، در زندگی انسان‌ها تجلی می‌یابد. چه قدر شگفت‌انگیز است! هیچ چیز نامشخص و نامعلومی درباره‌ی آن وجود ندارد. می‌توانید جایی که خدا وعده داد را بنگرید و اینجا آشکار شده است. صدها سال پیش، نبی چیزی درباره‌ی آن گفت و اینجا ما شاهد وقوع آن هستیم.

۹۴. آنها سعی کرده‌اند از طریق تمام انتقادات، اختلافات و عقیده‌ها کلام خدا را پایمال کنند! آنها سعی کردند تحصیلات را جانشین آن کنند. آنها تلاش کردند تا چیزی را جایگزین کنند، فرقه‌ها را به وجود آوردند. آنها خودشان را سردرگم کرده‌اند. و خارج از تمام اینها، کلام خدا همچنان پابرجا، تابان و درخشان است به همان صورتی که تا به حال بوده است. چه نتیجه‌ای بدست می‌آید؟ این [کلام] قطعی و حتمی است. خدا فرمود: «آسمان و زمین زایل خواهد شد، لیکن سخنان من هرگز زایل نخواهد شد.» بنابراین یک چیز قطعی می‌باشد. شما قصد دارید خود را محکم حفظ کنید، کلام را در قلب خود محکم نگاه دارید.

۹۵. داود گفت که آن [کلام] را در قلبش مخفی کرده و مرتکب گناه نخواهد شد. داود با ذکر کلام خدا می‌خواهید و برمی‌خواست و به اصطلاح کلام را بر دست و پیشانی خود بسته بود و همواره کلام را پیش روی خود نگه می‌داشت. باید چنین کنید تا به جایی برسید. رواست همواره کلام خدا را مد نظر بگیرید...

۹۶. خدا به یوشع فرمود: «زنهار از آن به طرف راست یا چپ تجاوز منما. آنگاه راه خود را فیروز خواهی ساخت، و همچنین کامیاب خواهی شد.»

۹۷. هنگامی که اجزای کلیسا، به دور از عقاید خود، بر اساس کلام خدا به هم بیبوندند آنگاه کلیسا کامیاب خواهد شد. این امر سبب شکست کمونیس می‌شود.

۹۸. کمونیس چه چیزهایی را به وجود آورد؟ فکر کنید هنگامی که "کمونیس" تبلیغات خود را گسترش داد و با جهش رشد کرد و میلیونی شد، مردم از آن هراس داشتند. همان کمونیس محو شد و از میان خواهد رفت. غیر از این نمی‌تواند باشد. درست است که کمونیس می‌تواند چنین یا چنان کنند. ایمان دارم که خدا قصد دارد از آن استفاده کند، درست است؛ به همان شکلی که با نبوکدنصر کرد. او با طوفانی که کمونیس برپا می‌کند... کار اصلاح را پیش خواهد برد. اما آن... نه فقط برای این منظور. لیکن نگاه کنید. کمونیسم انتها خواهد داشت. کمونیسم به انتهای خود خواهد رسید.

۹۹. اما کلام خدا بی‌انتهاست، زیرا شروعی نداشت. آمین. کلام خدا همراه خدا ابدی است. و اگر شما محکم به آن بچسبید و کلام در شما محکم شده باشد، شما همراه کلام، ابدی هستید. آمین.

۱۰۰. کمونیسم دارد به پایان خود می‌رسد. تمام اینها متزلزل و بی‌ثبات هستند. اهمیتی ندارد که چه قدر ستون بناهایشان بزرگ است، آنها به مرحله‌ی سقوط می‌رسد. هر آنچه که به ضد کلام خدا یا مخالف آن است، تکان خواهد خورد. باید جای خود را واگذار کند زیرا کلام، پیروزمندانه از راه خواهد رسید. هیچ چیز آن را باز نخواهد داشت. خدا گفته‌ی خود را محقق ساخته است.

۱۰۱. او چنین می‌گوید که آسمان و زمین زایل خواهد شد اما کلام من هرگز زایل نمی‌شود. پس آن کلام را در قلب خود پنهان کنید، آن کلام را برگزید و اجازه دهید رشد کند. آن را همواره در فکر خود جای دهید زیرا هرگز زایل نخواهد شد. کلام خدا هرگز زایل نخواهد شد، زیرا او گفت که زایل نمی‌شود. برماست که در آن پایداری کنیم.

۱۰۲. حال، پولس در کتاب مقدس از آموزش سرباز و آشنا ساختن او با اصوات می‌گوید، بدین ترتیب که یک سرباز باید صدای شیپور یا کرنا را تشخیص دهد. در غیر این صورت چنانچه بر شیپور دمیده شود و نواخته گردد، سرباز نمی‌داند که باید پیش رود یا عقب نشینی کند. اگر تفاوت آن را نداند، چه ارتش نابسامانی خواهید داشت. قطعاً دشمن بر آن دسته از سربازان که کارآموده تر نبودند، پیروز خواهد شد. آمین.

۱۰۳. امروزه در کلیسا با چنین مسئله‌ای سر و کار داریم. ما مردم را در اعتقاداتنامه‌ها پرورش می‌دهیم و با این کار به فرقه‌گرایی دامن می‌زنیم.

۱۰۴. ما باید به یگانگی نائل شویم. باید صدای کرنا را بشناسیم. آنها می‌گویند: «کدامین کرنا؟» کرناى انجیل که همانا کلام باشد. کلام خدای زنده، همان کرنا است. بر آن چیزی نیفزایید.

۱۰۵. اگر کسی برای خود چنگ فرانسوی بزند و دیگری برای خود در شیپوری بدمد. هیچ کس نمی‌داند باید چه کار کند. سردرگمی به وجود می‌آید.

۱۰۶. و پولس از آموزش این صداها به سربازان گفت تا آنها با شنیدن صدا، کار درست را انجام دهند چون شیپورچی مطابق با دستور سروان مافوق خود، شیپور را نواخته است. زمانی که این شیپور را به صدا درمی‌آورد، ارتش دقیقاً از طریق نوع صدای شیپور، جهت حرکت را تشخیص می‌دهد، متوجه می‌شود باید جلو برود یا عقب نشینی کند، به راست گردش کند یا به چپ. آنها نوع حرکت را درمی‌یابند.

۱۰۷. اکنون، ما از ارتش و نبرد صحبت کردیم چون همیشه نبردی در کار است. به هیچ عنوان برای شرکت در پیک نیک و تفریح، وارد کلیسا نشده‌ایم.

ما برای چنین برنامه‌هایی به کلیسا نپیوسته‌ایم. شایسته است به یاد داشته باشیم که سخن از میدان نبرد است.

۱۰۸. من هرگز به این خاطر نمی‌آیم که مردم دست نوازش بر پشت من بکشند و بگویند: «برادر برانهام، تو شخص فوق العاده‌ای هستی.» نه، آقا. من با سپر، در میدان حاضر می‌شویم. به همین خاطر است که به چنین سپرهایی نیازمند نیستیم. من با کلاهخود و زره می‌آیم. من می‌آیم تا برای هر وجب از خاک بجنگم.

۱۰۹. خدا به یوشع گفت: «هر جایی که کف پای شما گذارده شود را به شما داده‌ام.» پس هر جای پا در حکم تأیید مالکیت است.

۱۱۰. زمانی که کلیسا به جایگاهی می‌رسید به سازش روی می‌آورد؛ سازش با اعتقادنامه‌ها، سازش درباره‌ی کلام، سازش با دنیا؛ این سازش‌ها در حکم زمین‌های از دست رفته هستند. این یک روند عقب نشینی است.

۱۱۱. ما امشب به سربازانی نیاز داریم که برای به دست آوردن تکتاک و عده‌های الهی گام برمی‌دارند، منظورم وعده‌هایی است که خدا به کلیسا داد. آنها زره‌ی خدا را بر تن کرده، پایداری می‌کنند. ما به سربازان نیازمندیم؛ نه به کسانی که تنها برای رژه، یونیفرم بر تن می‌کنند، همواره بین این دو تفاوت وجود دارد. زمانی که کسی...

۱۱۲. هر کشور، جاسوسانی در کشورهای دیگر دارد. در کشور ما گروهی برای آلمان جاسوسی می‌کنند. در کشور ما جاسوسان انگلیس هم هستند. ما نیز در انگلیس جاسوس داریم. آنها در پی چه هستند؟ آنها در پی به دست آوردن اطلاعات درباره‌ی تجهیزات، بمب‌ها و امکانات کشورهای دیگر هستند. ای.بی.آی در هر کشور دنیا، نفوذ کرده است. آنها برای به دست آوردن چنین اطلاعاتی، روش‌های نظارتی را به کار می‌گیرند. این راه بقای کشورهاست. آنها با این شیوه‌ها، به اطلاعاتی درباره‌ی بمب‌های کشور مقابل می‌رسند. آنگاه با اطلاعات به دست آمده ابزارهای برتری را فرآوری می‌کنند یا ابزاری برای رویارویی با آن درست می‌کنند. روابط میان ملل بر پایه‌ی اعتماد متقابل نیست و این امر گویای ناپایداری آنهاست. پس جای شگفتی نیست که اگر ما از حریم انگلستان عبور کنیم، انگلیسی‌ها بی مقدمه معترض می‌شوند ما نیز در چنین شرایطی همین رویکرد را از خود نشان خواهیم داد. همین بس است که در یکی از این کشورها کسی سر کار بیاید که در نوشیدن زیاده روی کند یا به خاطر مسئله‌ای بر افروخته شود تا همه چیز بر باد رود.

۱۱۳. همین جا مدتی پیش صحبت از کالاهای ساخت ژاپن در زمان جنگ شد. در آن زمان اگر مردم با فرآورده‌ی ژاپنی روبرو می‌شدند، با غیرت تمام آنها را زیر پای خود له می‌کردند ولی اکنون برای خرید اجناس ژاپنی پول بیشتری می‌دهید تا همه‌ی فرآورده‌های کشورمان. چه اتفاقی رخ داده است؟ آیا با پرداخت چنین مبالغی، زندگی به آن بجه‌هایی که آنجا مردند، برمی‌گردد؟ قطعاً خیر.

۱۱۴. این به چه معناست؟ برایم مهم نیست بر سر چه مسائل مادی جنگ می‌کنید یا جنگ خواهید کرد، واقعیت این است که آنها روزی ارزش خود را از دست خواهند داد. این پدیده‌ها سست بنیاد و گذرا هستند. اما نبردی وجود دارد که در صورت شرکت در آن، سودی به بار می‌آید که هرگز از شما گرفته نمی‌شود. سخن از صدای انجیل برخاسته از کرتای کلام خداست. به برکت آن، عطایا و وعده‌هایی که او به کلیسا داد، به دست می‌آید. قطعاً چنین است. اینک، ما - ما این شیپور را به صدا درمی‌آوریم.

۱۱۵. پیداست که هر کشور در پی فراهم کردن بهترین تجهیزات دفاعی ممکن برای نیروهای خود است. خوب می‌دانیم که گاهی حمل چنین تجهیزاتی دشوار است.

۱۱۶. برادری داشتم که او را "روکیه" می‌خواندند، به جایی عازم شد و ارتش کوله‌ای به وزن نود پوند بر پشت او قرار داد، یعنی چیزی برابر وزن خودش. به او یک بیل دادند تا با آن چاله‌ای حفر کند، یک تفنگ و یک ردیف نارنجک دستی. تا به حال چنین کوله‌پشتی‌ای ندیده بودم! پسر بینوا به سختی می‌توانست حرکت کند. باید در چنین وضعی در جاده‌ای به طول پنج مایل پیاده روی می‌کرد. به نظر می‌رسید هلاک شود. او گفت: «این چیزهای یابوہ برای چیست؟ من چه نیازی به این کلاهخود بزرگ قدیمی دارم؟» حال، دقت کنید. ارتش می‌داند که شاید او بدان وسایل نیاز پیدا کند. «من در زمان پیاده روی در جاده، چه نیازی به بیل دارم؟» بهتر است با آنها خو بگیرید، شاید روزی به کار بیایند.

۱۱۷. دولتمردان چیزی را وضع نمی‌کنند مگر اینکه شما بدانید... آنها می‌دانند که شما بدان نیاز پیدا خواهید کرد. شما باید برای به کار گیری آنها کارآموده شوید. آنها بهترین چیزهایی که می‌توانند را پیدا می‌کنند تا به وسیله‌ی آنها از شما محافظت کنند زیرا آنها منافع کشور را در نظر می‌گیرند. آنها دوست دارند شما در برابر گلوله‌ها، به بهترین شیوه محافظت شوید. همواره چنین بود.

۱۱۸. این امر از باغ عدن شروع شد. خدا کلیسای خود را پرورش می‌دهد.
...

۱۱۹. همان طور که می‌دانید، همیشه باید پیشرفت کنیم. اکنون، ما در جنگ جهانی اول و دوم از هواپیماهای قدیمی کوچک استفاده می‌کردیم، یعنی همان ناگرها، ولی پرسیدنی آن است که چرا با مطرح شدن هواپیماهای عالی، از رده خارج شدند. واضح است، آنها دیگر وزنه‌ای نبودند. هم اکنون آن هواپیماهایی که در آخرین جنگ به کار رفتند نیز کاربردی ندارند. دیگر به آنها نیازی نیست. اکنون جت‌ها مطرح هستند. ملاحظه می‌کنید، در زمینه‌ی دفاع همواره مسئله‌ی بهینه سازی و پیشرفت مد نظر است.

۱۲۰. اما آیا می‌دانید نکته‌ی قابل تأمل چیست؟ خدا نیازی به پیشرفت ندارد. خدا بهترین امکانات را برای فرزندان خود که همانا سربازانش هستند، مهیا می‌سازد. جا دارد بپرسیم امکاناتی که خدا برای فرزندان فراهم می‌سازد، چه هستند؟ خدا در باغ عدن فرزندان خویش را از سخنان و کلام خود بهره‌مند ساخت. بر آدمی بود که در سایه‌ی کلام خدا، استوار شود؛ باشد که از گزند شریر محفوظ بماند. پس در کلام او پایداری کنید.

۱۲۱. حال، آن دشمن جاسوس یعنی شیطان برای ایجاد رخنه دست به کار شد. بنابراین شیطان دریافت که نمی‌تواند تنها با دروغ و به اصطلاح بلوف در حوا نفوذ کند پس برای نیل به هدف خود، او را در یک مسیر فکری قرار داد. خدا امروز با کلام خود، کلیسایش را استوار می‌سازد. و شیطان با قدرت استدلال گری، وارد می‌شود. شیطان راه نفوذ را می‌شناخت. او می‌دانست با استدلال می‌توان در مردم نفوذ کرد.

۱۲۲. شما می‌گویید: «حال، اجازه دهید برایتان دلیلی بیاورم. حال، آیا این ضروری است؟»

۱۲۳. اگر کلام خدا چیزی را ضروری بدانند، جای دودلی درباره‌ی آن نیست، حتی اگر کلام از ما بخواهد فغان یا داد و فریاد یا کارهایی از این دست کنیم. اگر کلام بر ضرورت تعمیم روح القدس اشاره کند، باکی نیست چه اندازه باید در این راه بکوشیم و ناکامی مردم در این زمینه را نادیده بگیریم. ماندگاری شما به آن بستگی خواهد داشت. این تنها راه ماندگاری است.

۱۲۴. «آیا با وجود این پزشکان حاذق در دنیا، باید به شفای الهی ادامه داد؟»

۱۲۵. خدا شما را از بخشش شفای الهی بهره‌مند ساخت چون می‌داند به کارتان می‌آید. پروردگار شما را از بخشش‌ها و عطایا بهره‌مند ساخت.

۱۲۶. شیطان به حوّا نزدیک شد و هیچ درنگی نکرد بلکه برای حوّا دلیل و برهان آورد. حال، «اصلاً، اصلاً خدا چنین کاری نمی‌کند.»

۱۲۷. امروزه مردم می‌گویند: «جهنم وجود خارجی ندارد.» بسیاری از آنها به شما چنین می‌گویند. توجه دارید؟ به یقین خدا فرزندان خویش را در آتش [جهنم] نمی‌سوزاند.

۱۲۸. بی‌گمان پروردگار فرزندان خویش را در آتش نمی‌افکند. ولی شیطان فرزندان خود را در آتش خواهد سوزانید. شما فرزندان چه کسی هستید؟ پرسش در اینجاست. جهنم برای شریر و فرزندانش است نه برای فرزندان خدا. هیچ یک از فرزندان خدا به آنجا نخواهند رفت. درست است. بستگی دارد فرزندان چه کسی باشید.

۱۲۹. حال، خدا به آدم و حوّا کلام خود را داده بود، و او هرگز کلامش را تغییر نمی‌دهد. همواره او مسیحیان یا ایماندارانی... داشت. کلام در حکم پدافند و محافظ الهی برای هر مسیحی و ایماندار است.

۱۳۰. آسمان‌ها و زمین زایل خواهند شد. هر اعتقادنامه‌ای از بین خواهد رفت. هر فرقه‌ای فرو خواهد شکست. هر ملتی فرو خواهد ریخت. اما کلام خدا تا به ابد پایدار خواهد ماند. زمانی فرا خواهد رسید که دیگر ستاره‌ی صبحگاهی نخواهد درخشید. زمانی فرا خواهد رسید که خورشید نخواهد تابید و ماه نور نخواهد داد و زمین در مدار خود نخواهد چرخید.

۱۳۱. اما کلام خدا تا ابد باقی خواهد ماند. بله. این چیزی است که جنبش نخواهد خورد، چیزی که شما می‌توانید بر آن توکل کنید. کلام خدا قطعی و قابل اطمینان است. هرآنچه که خدا می‌گوید، قطعاً رخ می‌دهد.

۱۳۲. خدا در باغ عدن از ظهور یک نجات دهنده سخن گفت. می‌شد به کلام اطمینان داشت. پس از چهار هزار سال، این کلام محقق شد و مسیح ظهور کرد. او برپایه‌ی کلام وعده، ظهور فرمود.

۱۳۳. خدا وعده داد که او را دوباره بفرستد. او آنجا خواهد بود. اهمیتی نمی‌دهم که چه قدر افراد کافر و شکاک برجسته می‌شوند و چه کارهایی انجام می‌دهند، و اینکه کمونیسم به چه میزان رشد می‌کند. عیسی مسیح خواهد آمد و کلیسایی که با خون شسته شده را برخواهد داشت و با خود به آسمان خواهد برد. چرا؟ زیرا قطعاً باید چنین باشد. کلام خدا این چنین گفت.

۱۳۴. «اگر ایمان داشته باشید، همه چیز شدنی است.» این امری حتمی است. خدا چنین گفته است و کلامش در هر شرایط پابرجاست. هیچ نیرویی نمی‌تواند

کلام خدا را از تحقق بازدارد. این گفته‌ی خداست، بر شماست که در آن پایداری کنید. به آن ایمان داشته باشید، آن را باور داشته باشید.

۱۳۵. این صدای نامفهوم نیست. خدا آواز نامفهوم سر نمی‌دهد. اعتقادنامه‌ها می‌توانند پیغام نامفهومی داشته باشند. پیغام فرقه‌ها می‌تواند اطمینان بخش و نامعلوم باشد. اما خدا نمی‌تواند به آواز نامفهوم سخن بگوید. کلام، خود خداست. شک و ابهام درباره‌ی آن روا نیست. کلام خدا سراسر اطمینان است. پیغام آن روشن است.

۱۳۶. اکنون کلیسای بزرگ، زرهی کلام خدا را بر تن می‌کند. حال، مگر خود عیسی در زمان ظهور خویش، همین زره را بر تن نکرده بود؟ او بی‌آنکه شک به خود راه دهد، چنین کرد.

۱۳۷. شیطان با همه‌ی توان خود، بر عیسی تاخت. او نزدیک شده به عیسی گفت: «اگر پسر خدا هستی، باید چنین یا چنان کنی.»

۱۳۸. عیسی در پاسخ گفت: «مکتوب است...» او کلام را مرجع قرار داد. در گام بعدی، شیطان در برابر او کمی پا را فراتر نهاد. اما عیسی باز، کلام را مرجع قرار داد؛ «مکتوب است...»

۱۳۹. عیسی در آن موقعیت در کلام پایداری کرد، این برای ما یک نمونه است. همان طوری که او در اول قرن‌تین گفت، اول... انجیل یوحنا ۱۳: ۱۵؛ «به شما نمونه ای دادم.» این در حکم نمونه‌ای برای ماست که باید یقیناً و کاملاً به کلام خدا اعتماد داشته باشیم. بگذارید هر چیز دیگری کذب باشد. [فضای خالی بر روی نوار - گروه تألیف]

۱۴۰. این تنها چیزی است که قابل اطمینان است. وعده‌ی خدا مطرح است. خدا وعده‌ی خویش را نگاه می‌دارد. مردم می‌گویند: «چگونه امکان دارد چنین چیزی محقق شود؟ چگونه خدا می‌تواند مردم را گرد هم آورده آنها را در فیض خود به آسمان ببرد؟» من نمی‌دانم چگونه خدا این کار را خواهد کرد. بر من نیست که بپرسم چگونه آن را انجام می‌دهد ولی بر من است که برای آن آماده باشم. این وعده‌ی اوست. ربوده شدن رخ خواهد داد. او با کلام خویش کلیسا را نیرو می‌بخشد.

۱۴۱. اول استدلالی مطرح شد. اکنون دسته‌ای از مردم می‌گویند: «مگر این دلیل شد؟، اگر عضو این کلیسا باشم، قابل قبول نیست؟»

۱۴۲. تنها یک کلیسا وجود دارد که می‌توانید به آن متعلق باشید. شما از راه عضویت نمی‌توانید وارد این کلیسا شوید. شاید بتوانید از راه عضویت وارد

یکی از لژها شوید، فرقی نمی‌کند لژ متدیست باشد یا لژ پرزبیتری، لژ باپتیستی باشد یا لژ پنطیکاستی. تنها از راه تولد در کلیسای عیسای مسیح، می‌توانید وارد شوید.

۱۴۳. آنها محفل‌هایی هستند که مردم با یکدیگر در آن جمع می‌شوند همانند اینکه کلاغ‌ها بر روی این شاخه می‌نشینند و کبوترها بر روی آن شاخه و غیره. آنها فضاهای مشارکتی شما هستند، منبع تغذیه‌ی مشترک شما.

۱۴۴. ولی تنها از یک شاهراه می‌توان به کلیسای عیسای مسیح راه پیدا کرد؛ از راه تولد، از راه تولد!

۱۴۵. درست همانند پرنده‌ای که بارها در موردش گفته‌ام، مانند یک طُرقه که بر روی شاخه‌ای نشسته است و سعی می‌کند پره‌های طاووس را روی بال خود قرار دهد و می‌گوید: «می‌بینید من یک طاووس خرامان هستم.» ملاحظه می‌کنید؟ او پره‌های طاووس را به خود چسبانده است. اگر او یک طاووس واقعی بود، طبیعتش پرهایی به آن شکل را بیرون می‌آورد.

۱۴۶. اگر کلیسای خدای زنده به راستی کلیسای خدای زنده باشد، بی‌گمان کلام خدای زنده را ارجح خواهد دانست. نیازی نیست به شکل مصنوعی پره‌های طاووس را اضافه کنید بلکه آنها به شکل طبیعی از وجودتان رشد خواهند کرد. می‌توانید به آن ایمان داشته باشید. هر پری که به کلیسا اضافه شده، در حکم تجلی کلام خواهد بود. خداوند تنها کلام را به کلیسا تزریق می‌کند. آمین. زیرا طبیعت روح این است که کلام را متجلی سازد. آمین. من سراپا شادم، این یک شادی روحانی و مقدس است. بله.

۱۴۷. چیزی نیست که فرایند خودتان باشد، چیزی نیست که بتوانید پدید آورید. نمی‌توانید... را پدید بیاورید. نمی‌توانید نجات را جعل کنید. نمی‌توانید عطایا را جعل کنید. شما باید عطایا را در برداشته باشید. مطمئناً. ملاحظه می‌نمایید؟ گوسفند نمی‌تواند پشم جعلی داشته باشد. او باید دارای پشم باشد. درخت گیلاس نمی‌تواند گیلاس‌های تقلبی داشته باشد. باید گیلاس به بار آورد زیرا زندگی او چنین تعریف شده است.

۱۴۸. و کلیسای خدای زنده سعی نمی‌کند خودش را شبیه چیزی درست کند. به فیض خدا آنها همان چیزی هستند که از قبل بوده اند. کلام خدا با آنها پیوند دارد و آنها با کلام خدا. اعمالی که در آن یگانه‌ی کامل، عیسی مسیح یعنی خدای متجلی در جسم، دیده شد؛ در هر ایماندار تولد تازه یافته نیز به ظهور خواهد رسید. این قول اوست. آمین. نه چیز دیگری. پس، این امری حتمی است.

۱۴۹. اکنون برای شخصی که هرگز صدای شیپور واقعی را نشناخته باشد، کمی گیج کننده است. کسی که هرگز در زمینه‌ی شیپور آموزش ندیده باشد یا هرگز آن را نشنیده باشد، ممکن است هنگامی که صدایی متفاوت از آنچه که شنیده است را بشنود کمی سردرگم شود. او همواره شنیده است «عضو کلیسا شو. از اینجا یا آنجا نامه‌ات را بگیر.» ممکن است تماش همین باشد. این تمام چیزی است که او می‌داند.

۱۵۰. اما زمانی که سخن از تعمید روح القدس و ظهور قوت خدا و کارهای او به میان می‌آید؛ [می‌بینیم که] چگونه به برکت آن، هم آقایان و هم خانم‌ها خود را از آرایش گناه پاک می‌کنند و صاحب رفتاری خدایندانه و کرداری درست می‌شوند. در همین راستا، برکاتش یعنی تعمید و تکلم به زبان ها، شفای بیماران، اخراج ارواح و نبوت، عطایا و رویاها و چیزهای دیگری که در کلیسا به ثمر می‌نشینند، برجسته می‌شود. هلولویا! این درست است. این مسائل برای کسانی که تا کنون صدای این نوع شیپور را نشنیده‌اند، کمی گیج کننده خواهد بود.

۱۵۱. می‌گویید: «بسیار خوب»، «کلیسای من این امور را تعلیم نمی‌دهد.» این بدین معنی است که چنین کلیسایی شیپور انجیل را نمی‌نوازد. سپاس! درست است.

۱۵۲. اما هنگامی که سربازان آموزش دیده، صدای شیپور را می‌شنوند می‌دانند که چگونه باید صف آرایی کنند، هلولویا. به پیش ای سربازان مسیحی! خدا را شکر! این قطعی و حتمی است!
«از کجا می‌دانید که این امر قطعی است؟»

در کلام چنین آمده است.

شما می‌گویید: «بسیار خوب»، «کلیسای ما این امور را تعلیم نمی‌دهد.»

۱۵۳. اما شیپور چنین صدایی دارد. من نمی‌خواهم بر اساس اعتقاد یک کلیسا تعلیم بیابم زیرا تزلزل پذیر است و فرو خواهد ریخت. اما اگر بر اساس کلام خدا تعلیم یافته باشید، آسمان‌ها و زمین زایل می‌شوند و این کلام هرگز زایل نخواهد شد. هر اعتقادنامه و هر چیز دیگری فرو خواهد افتاد. اما این کلام هرگز فرو نمی‌افتد. آمین. این آواز است. این همان آوازی است که می‌خواهم بشنوم. بله، آقا.

می‌گویید: «چطور آن را بشناسم؟»

۱۵۴. عیسی گفت: «گوسفندان من آواز مرا می‌شنوند. آنها صدای شیپور مرا می‌شناسند.» او در انجیل یوحنا باب چهاردهم، آیه‌ی دوازدهم چنین گفت: «هر

که به من ایمان دارد، کارهایی را که من می‌کنم او نیز خواهد کرد.» حال، او چنین گفت.

اگر کسی بگوید: «بسیار خوب؟»

۱۵۵. در عبرانیان ۸:۱۳ آمده است: «عیسی مسیح دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است.»

آنها می‌گویند: «تا در چه متنی باشد.»

۱۵۶. حال، گوسفندی واقعی خواهد گفت: «لحن این صدا بیگانه است. صدایش درست نیست. شاید شیپور فرانسوی باشد. این همان شیپور نبود چون پیدااست که کتاب مقدس آواز نامفهوم نمی‌دهد.»

۱۵۷. کتاب مقدس می‌گوید: «شما باید روح القدس را دریافت کنید.» نه اینکه «شاید.» «هر یک از شما دریافت خواهید کرد.» برای چه مدت؟ «برای فرزندان شما، و فرزندان فرزندان شما و همه‌ی آنانی که دورند یعنی هر که خداوند خدای ما او را بخواند.» آواز این شیپور برای هر نژاد و نسلی نواخته خواهد شد و آنها صدایش را خواهند شنید. آنها به آن ایمان خواهند داشت، آنهایی که برای حیات مقرر شده‌اند. آمین. آنها به آن ایمان خواهند داشت زیرا آنها می‌دانند که این آواز شیپور انجیل است. این آواز نامفهوم نیست. هر سرباز می‌داند که چطور باید بایستد.

۱۵۸. حال شما پطرس، یوحنا، یعقوب، و کلیسای اولیه را می‌بینید که بدین شکل گام برداشتند زیرا این آواز شیپور را شنیدند که عیسی در مرقس ۱۶ گفت: «در تمام عالم بروید و انجیل را موعظه کنید.» ملاحظه می‌کنید. «این آیات همراه ایمانداران خواهد بود.» بر ما آشکار است که پطرس، یعقوب، یوحنا و دیگران با آن صدا هماهنگ شده‌اند.

۱۵۹. پس چگونه می‌شود که به سمت دیگری می‌چرخیم و با صدای شیپور، چنین سر ناسازگاری داریم؟ یکی به پیش می‌رود و دیگری عقب گرد می‌کند؟ یکی می‌گوید: «بسیار خوب، این متن به زمان دیگری مربوط می‌شد. بحث [زمان] دیگری بود.» نه. نمی‌تواند این چنین باشد.

۱۶۰. همه‌ی سربازان مسیحی از صدای شیپور پیروی می‌کنند. طبق گفته‌ی خدا، شیپور این است. او نمی‌تواند این اصل را عوض کند. این همان آوازی است که طبق گفته‌ی خدا زمانی که طنین انداز می‌شود: «همه‌ی انسان‌ها خواهند دانست.» ولی شگفتا که کلیسا از کنارش می‌گذرد.

۱۶۱. دسته‌ای از مردم ایمان ندارند که مسیح به همان شکلی که رفته است، برمی‌گردد در حالی که کتاب مقدس از بازگشت حقیقی مسیح سخن می‌گوید، بنابراین ما منتظر آمدنش هستیم. اگر امشب او اینجا برنگردد ما باز فردا صبح چشم به راه خواهیم بود. اگر فردا صبح اینجا نیاید، فردا شب انتظارش را می‌کشیم. و در چنین انتظاری پایداری می‌کنیم. اگر [درمسیح] بخوابیم... رحلتان بیهوده نخواهد بود. «زیرا صور خدا برای آخرین بار نواخته خواهد شد و مردگان در مسیح اول خواهند برخاست و آنگاه ما که زنده و باقی می‌باشیم با ایشان در ابرها ربوده خواهیم شد تا خداوند را در هوا استقبال کنیم و همچنین همیشه آنجا خواهیم بود.» این صدای شیپور است. اگر زنده باشیم یا [از این دنیا] رفته باشیم، تفاوتی نمی‌کند. من صدای شیپور را خواهم شنید. خواهم برخاست. جلال بر خدا! برمی‌خیزم. بله. بله.

۱۶۲. عیسی گفت، «گوسفندانم صدای مرا خواهند شنید.» او کلام آشکار شده بود. هنگامی که ... به این ترتیب گوسفندان او را می‌شناختند.

۱۶۳. حال فریسیان آن عصر را در نظر بگیریم. آنها گفتند: «این مرد بعزلبول است.» در حالی که او بر سر چاه به آن زن درباره‌ی گناهانش و همسرانی که داشت گفته بود. درحالی که او به نتنائیل گفته بود که کجا بود یعنی زیر درخت، زمانی که فیلیپ او را خواند و او زیر درخت انجیر مشغول دعا بود. پس درمی‌یابیم چرا، معلمان آن عصر گفتند: «این مرد بعزلبول است. او ابلیس است. او فالگیر است.»

۱۶۴. اما نگاه پطرس، یعقوب و یوحنا و دیگر شاگردان درباره‌ی این مسائل فرق می‌کرد. آنها تشخیص داده بودند. چرا؟ آنها می‌دانستند که بر پایه‌ی کلام خدا، مسیح آمدنی بود. موسی با الهام از روح گفته بود که مسیح خواهد بود. زمانی که آنها شاهد تحقق و اتمام اموری که اخبار کرده بود، شدند بی‌درنگ دریافتند که آن، خوراک گوسفندان است. «گوسفندان آن را خواهند شناخت.» زیرا آنها کلام آشکار شده‌ی خدا را مشاهده کردند.

۱۶۵. حال، مردم این روزگار به اموری چون تعمید روح القدس اعتقاد ندارند. همین بس است که در اینجا یا هر جایی که مردم از روح القدس برخوردارند سر بزنید. در چنین فضاهایی مردم شاهد تحقق عینی و عده‌ی الهی هستند زیرا «گوسفندان من آواز مرا می‌شنوند.» آنها آواز شیپور را می‌شناسند زیرا همان کتاب مقدس است. «عیسی مسیح دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است.» هنوز عبرانیان ۸:۱۳ دقیقاً به قوت خود باقی است.

۱۶۶. فرقی نمی‌کند که چه شماری از شیپورهای مربوط به کلیساها نواخته می‌شود، مرا از این بابت غمی نیست. می‌دانید که تعداد زیادی کلیسای شیپورچی وجود دارد، در هر زمینه‌ای شیپورشان را به صدا درمی‌آورند و می‌گویند: «روزهای معجزات سپری شده است. چیزی تحت عنوان شفای الهی وجود ندارد.»

۱۶۷. گوسفندان واقعی به آن گوش نمی‌دهند. اما آنها از آن شیپور، آواز خوشایندی می‌شنوند.

۱۶۸. شاید شیپور کلیسایی دیگر، آواز دیگری داشته باشد. شاید شما... بنگرید که امروز شیپورهای کلیسا به چه چیزی ندا می‌کنند. یکی به این راه فرامی‌خواند و دیگری به آن راه. و شیطان در پشت آن نشسته و می‌گوید: «چه خوب، ببین چگونه به جان هم افتاده‌اند. همین است. حتی نیازی نیست کاری بکنم.»

۱۶۹. اما برادر؛ همین بس است که مسلح شده از سردار سپاه فرمان بگیرید. خدای من! شما تحقق "به پیش ای سربازان مسیح" را خواهید دید. درست است. به صدای بوق ها گوش ندهید بلکه به صدای شیپور.

۱۷۰. بگذارید حال تنها برای یک دقیقه اینجا مکث کنیم، به عقب برگردیم و اندکی نگاه کنیم. داریم به انتهای [جلسه] نزدیک می‌شویم زیرا نمی‌خواهم شما را برای مدتی طولانی اینجا نگه دارم. اما اجازه دهید کمی به عقب برگردیم و اندکی به اموری نگاه کنیم که از این صدا شنیدیم. بیایید برگردیم... و آنها مطمئن بودند. حال، به شما نشان داده‌ام که هر چیز دیگری سست و بی ثبات است. اجازه دهید فقط برای لحظاتی بر روی یک شخصیت متمرکز شویم.

۱۷۱. بیایید به ایوب نبی بنگریم. اینک، آن مرد آزموده شد اما می‌دانست که خدا طالب قربانی سوختنی است. این چیزی است که خدا می‌خواهد و این تمام آنچه است که او می‌خواهد. فرقی نمی‌کند که چه مقدار بلا یا برای خانه‌ی ایوب رخ داد... خدا همیشه...

۱۷۲. زمانی که می‌بینید شخصی دچار مشکلی شده است، الزماً شاید به این دلیل هم نباشد که او خارج از اراده‌ی خدا قرار دارد. او در قلب خود می‌داند که نسبت به صدای شیپور گوش شنوا دارد یا نه.

۱۷۳. خدا قربانی سوختنی می‌طلبید و ایوب به درستی آن را انجام داد. تماماً همین است. آنها گفتند: «ایوب تو گناه مخفی داری. تو داری کاری انجام می‌دهی

که اشتباه است.» اما او بهتر می‌دانست. او به درستی آنجا ایستاد زیرا صدای شیپور را شنید و درست موضع گیری کرد.

۱۷۴. و سرانجام درست در آخرین مرحله، هنگامی که او... شیطان بر او هجوم آورد و خانواده‌اش را گرفت، فرزندانش را گرفت، شترهایش را گرفت، تمام دارایی‌اش را گرفت و به سلامتی او خدشه وارد کرد. او بر روی تلی از خاکستر نشست. نگاه کرد، همه چیز از بین رفته بود. اما باز او گفت: «می‌دانم که ولی من زنده است، و در ایام آخر بر زمین خواهد برخاست. اگر چه کرم‌ها پوست مرا نابود کنند، بدون جسد من خدا را خواهم دید.» چیز نامعلومی درباره‌ی آن وجود نداشت، وجود داشت؟ خیر. «من- من- من- من گمان دارم که او [خدا] زنده است. ایوب گفت: «می‌دانم که خدا زنده است، و در ایام آخر بر زمین خواهد برخاست. اگر چه کرم‌ها پوست مرا نابود کنند، بدون جسد من خدا را خواهم دید.» خدای من! و چنین رخ داد. او بسیار مطمئن بود.

۱۷۵. روزی ابراهیم به کشتزار رفت و شنید که خدا می‌گوید: «ابراهیم، من قصد دارم...» خدا پیش از پیدایش کلام مکتوب، ابراهیم را ملاقات کرد و گفت: «ابراهیم می‌خواهم از همسرت ساره به تو پسری ببخشم.» او در آن موقع شصت و پنج سال داشت و ابراهیم هفتاد و پنج ساله بود. آنها برای این امر آمادگی داشتند و ابراهیم از شهادت دادن این مسئله شرم‌منده نبود. او می‌دانست که صاحب پسری خواهد شد.

۱۷۶. و کتاب مقدس گفت: «او از بی‌ایمانی به وعده‌ی خدا شک نکرد بلکه با یقین کامل گام برداشت.» آمین. یقین کامل یعنی این که او سرانجام امر را دیده است. آمین. موضوع از این قرار است. غایت و فرجام، انتهای راه است. آخرین چیز است. همه‌ی آن است.

او گفت: «من یقین کامل دارم که خدا وعده داد و خدا قادر است آن را به جا آورد.»

۱۷۷. آیا امشب یقین کامل دارید که این روح القدس است؟ آیا ایمان کامل دارید که این راه است؟ آیا یقین کامل دارید که خدا شفا دهنده است؟ آیا یقین کامل دارید که او دوباره می‌آید؟ آیا یقین کامل دارید که او دیروز، امروز و تا به ابد همان است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین"- گروه تألیف] آمین. یقین کامل! بله.

۱۷۸. اجازه دهید از فرد دیگری نام ببرم، ایلیا که بر روی کوه ایستاد. او نسبت به وضعیت ایزابل و آرایش صورت او اعتراض کرده بود و از آن وضعیت به ستوه آمده بود. او اینکه زنان آن زمان در کوتاه کردن موها و

روش‌های ناپسند دیگر آن روزگار از [به اصطلاح] بانوی اول الگو برداری می‌کردند، به ستوه آمده بود. این مسئله چنان از نظر ذهنی درگیرش کرده بود، که حس درماندگی به او دست داده بود.

۱۷۹. خدا مستقیماً به او گفت: «آنجا برخیز. می‌دانی که حدود دو یا سه روز دیگر باران خواهد آمد. اما برو و خود را به اخاب بنما و به او بگو این قول خداوند است. شب‌نم [و باران] جز به کلام من از آسمان نخواهد بارید.» خدای من!

۱۸۰. او نگفت: «اخاب، حالا احتمال دارد، شاید، ممکن است به این شکل این امر رخ دهد.» خیر. او یقین کامل داشت، او به هیچ عنوان دچار شک و عدم اطمینان نبود. «شب‌نم و باران جز به کلام من نخواهد بود.» آمین. جلال بر خدا! چرا؟ زیرا او آواز شیپور را شنیده بود. آن امری قطعی بود. او خدای خویش را می‌شناخت. او از امور آگاهی یافته بود. هنگامی که خدا کلامی را جاری ساخت، تمام آسمان‌ها و زمین زایل می‌شود تا اینکه آن به وقوع بپیوندد. کلام خدا قطعاً محقق می‌شود. او از این بابت یقین کامل داشت.

۱۸۱. حال، او گفت: «ایلیا، می‌خواهم به خشکترین مکان در ناحیه بروی و بر روی کوه بایستی جایی که هیچ چشمه‌ای وجود نداشته باشد. ولی همانجا را برای تو مهیا ساختم.»

۱۸۲. ایلیا یقین کامل داشت. او از کوهی بالا رفت و کنار نهر کربت نشست. «حال، این بالا باید چه کاری انجام دهم؟»

«غراب‌ها را امر فرموده‌ام تا تو را خوراک دهند.»

۱۸۳. «خداوند، حالا چطور می‌شود که غراب‌ها... اکنون، یک دقیقه صبر کن.» خیر، نه. شیپور آوازی سر داده بود. همین کفایت می‌کرد. «چطور این امر رخ می‌دهد؟ من نمی‌دانم. برای من مهم نیست. ملاحظه می‌کنید؟ کار من این نیست که در مورد این امر نگران باشم. این کار مربوط به خداست. او گفت و به غراب‌ها دستور داد.»

۱۸۴. «بسیار خوب، خداوند، ممکن است لطفاً این مسئله را برایم شرح دهی و بگویی که آنها کجا... آن غراب‌ها به کدام مدرسه رفته‌اند تا بیاموزند که به زبان عبری سخن بگویند؟ چه نوع... آیا آنها بر روی اجاق گاز غذا می‌پزند، یا از طریق چوب آتش دارند یا چطور آن کار را انجام می‌دهند؟ و کجا خواهند... چه نوع حیوانی را می‌کشند؟ آنها فقط پرندگان کوچک هستند. چطور می‌توانند

برای من گاو بکشند تا برای من یک ساندویچ از گوشت گاو بیاورند؟» می‌بینید؟ ملاحظه می‌کنید؟ چنین پرسش‌هایی اصلاً مطرح نبود.

۱۸۵. زمانی که خدا، شیپور خدا و آواز وی ندا داد و گفت: «مهیا ساخته‌ام!» نه اینکه «ایلیا، ممکن است آن را انجام دهم.» «من آن را به انجام رسانیده‌ام. آن را انجام خواهم داد. از پیش آن را انجام داده‌ام.» آمین.

۱۸۶. امشب هم او همان خدای ماست. سخن از این نیست که «او انجام خواهد داد.» بلکه او از قبل آن را انجام داده است. آمین. او از قبل مهیا ساخته است. نه اینکه «او قصد دارد، شاید یا احتمال دارد انجام دهد.» او از پیش مهیا ساخته است. «من به غراب‌ها امر کرده‌ام.»

۱۸۷. او روح خویش را برای تمامی بشر فرستاد. او برکاتش را مقدر کرد. او به بالا صعود کرد و به انسان‌ها عطایا بخشید. برخی آن را بدست می‌آورند. برخی از آن رویگردان هستند. کار من این نیست که چگونگی نازل شدن آن را بررسی کنم. همین بس است که روح نازل می‌شود. خدا گفت که چنین خواهد و چنین می‌شود. پطرس در روز پنطیکاست چنین گفت: «توبه کنید و هر یک از شما به اسم عیسی‌ای مسیح به جهت آمرزش گناهانتان تعمید گیرید و عطایای روح القدس را خواهید یافت.» چگونه این امر محقق می‌شود؟ نمی‌دانم. «این وعده است برای شما و فرزندان شما و همه‌ی آنانی که دورند یعنی هر که خداوند خدای ما او را بخواند.» از بیان چگونگی آن عاجز می‌ماندید. شیپور نواخته شده بود، به آن ایمان دارم. از آن اطاعت کردم و آن را به دست آوردم. آمین. هر چند در این باره دلیل بیاورید سودی نخواهد داشت. آمین. من می‌پذیرم که کامل نیستم. نه.

۱۸۸. مثل آن شب که آن خواهر رنگین پوست سالخورده گفت: «ای کشیش، آیا من می‌توانم شهادتی دهم؟»

«بله، مادر جان.»

۱۸۹. او گفت: «می‌خواهم این یک نکته را بگویم.» او ادامه داد: «من آنچه که می‌خواهم باشم، نیستم.» و گفت: «آنچه باید باشم، نیستم. اما این را هم می‌دانم که دیگر آنچه که بودم، نیستم.»

۱۹۰. این شهادت بیانگر احساس کنونی ما نیز است. نیستم آنچه که قبلاً بوده‌ام زیرا به فیض خدا امشب نجات یافته هستم و در زمان دریافت رسالت خود، تعمید روح القدس را یافتیم. آنجا در روز پنطیکاست، آن موعود ریخته شد، به آن ایمان دارم. هیچ چیز نامشخص یا ابهام برانگیز در این باره وجود ندارد. من

آوازی را شنیدم. از آن اطاعت کردم و مطمئن هستم که آن چیست. قطعاً. می‌دانم آن است. یقیناً.

۱۹۱. قرنی چند بود که نبی‌ای در زمین ظهور نکرده بود. شمعون، پیر دانایی بود که حدود هشتاد سال داشت. روزی روح القدس با او صحبت کرد و گفت: «شمعون، می‌دانی، تا نجات خداوند را نبینی، موت را نخواهی دید.» جلال بر خدا!

۱۹۲. شاید کاهن اعظم چندین بار نان خود را ورز داده و گفته بود: «شمعون، تو باید ریش خود را از آن سمت تنظیم کنی.»
او گفت: «تفاوتی ایجاد نمی‌کند.»
«از کجا می‌دانی که حق با تو است؟»

«روح القدس به من چنین گفت. من نخواهم مرد.»
۱۹۳. «چرا، شمعون، چرا تو... واقعیت داستان این است وقت چندانی به پایان زندگیت نمانده است.»

۱۹۴. «برای من مهم نیست که تو چه می‌گویی. اما خدا به من گفت که من تا نجاشش را مشاهده نکنم موت را نخواهم دید. جای شک و ابهام نیست؛ تا آن زمان نخواهم مرد. من نخواهم مُرد. من تا او [مسیح] را نبینم موت را نخواهم دید.» آمین. همین است.

«چطور، چگونه می‌خواهی او را ببینی؟»

«چگونگی‌اش به من ربطی ندارد.»

شمعون، او [مسیح] کجاست؟»

«من نمی‌دانم.»

«چگونه به امر پی برده‌ای که او را خواهی دید؟»

۱۹۵. «خدا چنین گفت. فقط همین. این کلام است. من تا او را نبینم موت را نخواهم دید.» خدای من!

۱۹۶. «بیچاره آن مرد مسن. می‌دانید دیگر چیزی در سر ندارد. بنابراین او را رها کنید.»

۱۹۷. اما بهرحال او [مسیح را] دید. بله، آقا. خدا برای کسانی که به کلامش پایبند هستند، راهی مهیا می‌کند.»

۱۹۸. عیسی در زمان حضورش بر این کره‌ی خاکی، مقابل قبر ایلعازر ایستاد.

۱۹۹. عیسی پیش از آن، با مردم سخن گفته بود و مسئله‌ی هویت خود را مطرح کرده بود. او هر چند پنجاه ساله نشده بود، می‌گفت که ابراهیم را دیده است. توجه می‌کنید که چه یقینی داشت؟ او گفت: «پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود، من هستم. من هستم.» نه «من بودم یا خواهم بود.» بلکه «من هستم. من یقین دارم.»

۲۰۰. سپس او در مقابل قبر ایلعازر قبل از اینکه به آنجا برسد به مارتا گفت: «من قیامت و حیات هستم.» نه «من باید باشم یا خواهم بود.» بلکه «من هستم.» آمین.

۲۰۱. «اگر اینجا می‌بودی، برادرم نمی‌مرد. و لیکن خداوند، الان نیز هر آنچه از خدا طلب کنی، خدا آن را به تو خواهد داد.»
او گفت: «برادر تو دوباره خواهد برخاست.»

۲۰۲. «او در قیامت، روز بازپسین خواهد برخاست. او پسر خوبی بود. بله. ایمان دارم که او خواهد برخاست.»

۲۰۳. اما عیسی شانه‌های خود را بالا برد و چنین گفت: «من قیامت و حیات هستم.» نه اینکه «من خواهم بود، من باید باشم» یا غیره. «من هستم.» جای بحثی در این باره نبود. در بیان او اثری از دودلی و درماندگی نیست. هیچ چیز نامشخصی وجود ندارد. در او بلی بود.

۲۰۴. «من قیامت و حیات هستم. هر که به من ایمان آورد اگر مرده باشد، زنده گردد. و هر که زنده بُود و به من ایمان آورد، تا به ابد نخواهد مرد.» حال نه اینکه «ممکن است آنها نمیرند، شاید آنها نمیرند.» بلکه «آنها نخواهند مرد.» هیچ چیز، هیچ چیز نامفهومی وجود ندارد. آنها نخواهند مرد.

۲۰۵. «هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده‌ی من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و در داوری نمی‌آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است.»

۲۰۶. «آیا آنها نباید در داوری بیایند؟» آنها در داوری نمی‌آیند. آمین. او داوری مرا برداشت. ما را با آن کاری نیست. آمین. موضوع از این قرار است. «از موت تا به حیات منتقل گشته است.» خدای من!

۲۰۷. حال، [مرتا] گفت که به آن ایمان دارد. اکنون، عیسی هرگز نگفت: «بسیار خوب، می‌دانی، با توجه به اینکه تو به آن ایمان داری و می‌دانی که من کلمه هستم، و - و من... می‌دانی که من آن کسی هستم که باید می‌آمد. تو به آن اعتراف کرده‌ای. تو آن را باور داری. من به تو می‌گویم که چه کار می‌توانیم

بکنیم. بیا با هم به نزد مشایخ کلیسا برویم و ببینیم که آیا می‌توانیم کاری در این زمینه انجام دهیم.» نه، خیر. او گفت: «من انجام خواهم داد...» نه اینکه «برویم و ببینم اگر بتوانم او را برمی‌خیزانم.» «او را بیدار می‌کنم.» آمین. نه اینکه «من سعی خواهم کرد.» «من او را بر می‌خیزانم.» همه چیز روشن و قطعی بود. زمانی که او گفت: «من او را بیدار می‌کنم» آواز نامفهومی وجود نداشت.

۲۰۸. و همان کسی که فرمود: «من چنین خواهم کرد.» به شما یک وعده داد. هلولیا! خدای من! آمین.

«من می‌روم تا او را بیدار کنم.»

۲۰۹. مگر مسیح گفت: «این هیكل را ویران کنید، شاید کاری انجام دادم»؟ خیر او گفت: «شما این قدس را ویران کنید و من دوباره آن را در سه روز بنا خواهم کرد.» در بیانش اثری از ابهام و دودلی نیست. «حال، من سعی خواهم کرد. همه‌ی شما می‌توانید اطراف من بایستید و ببینید که من می‌توانم یا نه؟» نه؛ بلکه «من آن را بنا خواهم کرد.» در این گفتار اثری از ابهام و دودلی نیست. «من آن را بنا خواهم کرد. شما آن را ویران کنید؛ و من آن را بنا خواهم کرد.» شکر!

۲۱۰. چرا؟ زیرا او می‌دانست که همان شخص است که داود در کتاب مقدس درباره‌اش سخن گفته بود. «نفس او را در عالم اموات نخواهم گذاشت و اجازت نخواهم داد که قدوس من فساد را ببیند.» و او می‌دانست کلام، در این آیه در حق او وعده داد بود. بنابراین او یقین کامل داشت.

۲۱۱. اینک، آیا ما نمی‌توانیم آن یقین کامل را داشته باشیم؟ ما او را به عنوان نمونه‌ای برای امور دیگر پذیرفتیم. آیا ما نمی‌توانیم همچون او در چهارچوب کلام خدا، با یقین نسبت به کلام گام برداریم؟

۲۱۲. «من قیامت و حیات هستم.» «من دوباره آن را بنا خواهم کرد.» آمین. چرا؟ زیرا او می‌دانست که کلام در آن باره صحبت کرده بود و او مطمئن بود که چنین واقع خواهد شد.

۲۱۳. اگر من همان شخصی باشم که در یوحنا ۵: ۲۴ به آن اشاره شده است: «هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده‌ی من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و من در آخرین روز دوباره او را بر می‌خیزانم. او در داوری نمی‌آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است.» این برای ماست. و از چه چیزی هراس داریم؟ چه چیزی مهم است؟

۲۱۴. چه تفاوتی می‌کند که لباس‌هایی از کدام مارک بر تن دارید؟ خود را چنین و چنان یا چیز دیگری می‌نامید. به فیض خدا، ما فرزندان خدا هستیم. به فیض خدا، ما از روح القدس پر شده‌ایم. او پرزببتری یا متدیست یا باپتیست است چه تفاوتی ایجاد می‌کند که این یا آن یا آن دیگری باشیم؟ اگر او با روح القدس پر شده باشد، حیات رستاخیزبخش را در او دریافت کرده است. آمین. بله. اینک، در روز پنطیکاست.

۲۱۵. عیسی در لوقا ۴۹:۲۴ خطاب به آنها چنین گفت: «اینک، من موعود را می‌فرستم.» نه اینکه «ممکن است آن را بفرستم. ببینم در این باره چه می‌توانم بکنم.» بلکه «اینک، من موعود پدر خود را بر شما می‌فرستم. پس شما در شهر اورشلیم بمانید تا وقتی که به قوت از اعلی آراسته شوید.»

۲۱۶. حال اگر آنها پس از اینکه مدت شش روز صبر کرده بودند، می‌گفتند: «ما برای چه چیزی انتظار می‌کشیم؟ گمان می‌کنم ما باید آن را به وسیله‌ی ایمان بپذیریم. آیا شما چنین فکر نمی‌کنید؟»

۲۱۷. اگر یعقوب در روز نهم می‌گفت: «شمعون، یک دقیقه بیا اینجا. می‌دانی روزی احساس عجیبی داشتم. می‌بینی؟ و می‌دانی من چه فکر می‌کنم؟ گمان می‌کنم عیسی تنها از ما نخواست که اطراف اینجا منتظر بمانیم. فکر می‌کنم آن [وعده] را به دست آورده‌ایم. آیا تو چنین فکر نمی‌کنی؟ بیا به کارمان ادامه دهیم. بیا خدمت مان را ادامه دهیم؟» اگر چنین می‌کردند وعده محقق نمی‌شد.

۲۱۸. چرا؟ زیرا آنها آنچه که نبی گفته بود را می‌دانستند. حال گوش دهید. نبی گفت: «زیرا که حکم بر حکم و حکم بر حکم، قانون بر قانون و قانون بر قانون اینجا اندکی و آنجا اندکی خواهد بود.» «به آنچه نیکو است متمسک باشید.» «زیرا که با لب‌های الکن و زبان غریب با این قوم تکلم خواهم نمود. و راحت همین است و آرامی همین است.» آنها می‌دانستند که تحقق این وعده، نقطه‌ی عطفی خواهد بود.

۲۱۹. «روح خود را بر همه‌ی بشر خواهم ریخت.» یوئیل ۲:۲۸ «خدا می‌گوید در ایام آخرین چنین خواهد بود که از روح خود بر تمام بشر خواهم ریخت و پسران و دختران شما نبوت کنند. و بر غلامان و کنیزان خود در آن ایام از روح خود خواهم ریخت. و از بالا در افلاک [عجایب] و از پایین در زمین، آیات را از آتش و دود و بخار به ظهور آورم.»

۲۲۰. آنها می‌دانستند که آمدن روح القدس باید تجربیاتی را با خود به همراه داشته باشد. آنها به آوازی نامفهوم دلخوش نکرده بودند. بلکه هنگامی که

احساس کردند که حرکتی آغاز شده و گواه کتاب مقدسی برای آن وجود دارد بنابراین آنها مطمئن بودند. آنها به پشت گرمی آن، راهی شدند. مرا ببخشید. خدای من! آنها مطمئن بودند که آن، همان روح القدس بود.

۲۲۱. آیا مایلید بدانید تا چه اندازه به این امر اطمینان داشتند؟ آنها تا اندازه‌ای نسبت به این مسئله مطمئن بودند که پطرس، آن شخص عامی بر روی کنده‌ی درخت یا جعبه‌ای یا جایی دیگر ایستاد و گفت: «ای مردان یهود و جمیع سکنه اورشلیم! تا لحظاتی پیش، از شما هراس داشتم اما اکنون نه. این را بدانید و سخنان مرا فراگیرید. زیرا که اینها مست نیستند چنانکه شما گمان می‌برید. بلکه این همان است که...» «امیدواریم که این همان باشد؛ گمان کنیم که این همان است؟» او در پاسخ گفت: «این همان است که یونیل نبی گفت. «هللویا! هیچ چیز نامشخص و نامفهومی وجود نداشت. «این همان است که یونیل نبی گفت.» خدای من!

۲۲۲. عیسی در مرقس ۱۶ به کلیسای خود رسالتی بخشید و گفت: «در تمام عالم بروید و جمیع خلائق را به انجیل موعظه کنید.» «آیا احتمال دارد، باید، شاید یک بار آنها از این آیات برخوردار باشند؟» «این امور همراه آنانی خواهد بود که ایمان آورند. و این آیات همراه ایمانداران خواهد بود که به نام من دیوها را بیرون کنند و به زبان‌های تازه حرف زنند و مارها را بردارند و اگر زهر قاتلی بخورند، ضرری بدیشان نرساند و هرگاه دست‌ها بر مریضان گذارند، شفا خواهند یافت.» نه اینکه «شاید» «آیات همراه خواهد بود. این آیات همراه ایمانداران خواهد بود.»

۲۲۳. برادر و خواهر؛ اجازه دهید ظرف دقایقی به گفته‌هایم چیزی اضافه کنم. من به آن ایمان دارم. ایمان دارم که هر چیز دیگری که مخالف این قضیه است، درست نیست. ایمان دارم که هر چیزی که به ضد آن است، به شکست خواهد انجامید. ایمان دارم، برای من مهم نیست که چه تعداد کمونیسیم یا چه تعداد از این نوع گرایش یا آن نوع گرایش وجود دارد. یا چه تعداد کلیسا محوری و روم محوری و مواردی دیگر مثل آمریکا محوری مطرح است، هر چیز دیگری با شکست روبرو خواهد شد.

۲۲۴. اما کلام، تا ابد پا برجا خواهد ایستاد زیرا این یک کلام است، قبل از اینکه کلمه گردد، باید یک فکر بوده باشد. و کلمه، فکر بیان شده است. و خدا در جاودانگی آن را در فکر خود نقش بست. او افکار خویش را جاری ساخت. [فکر وی] کلمه شد و کلمه باید تجلی می‌یافت.

۲۲۵. به همین دلیل وقتی او از مسیح موعود صحبت می‌کند، مسیح موعود باید بیاید. خدا گفت که در روزهای آخر کلیسایی بی‌لکه و بی‌چین و چروک خواهد بود؛ بنابراین کلیسا این چنین خواهد بود. هلولیا! او این را فرمود. من کلام او را برمی‌گیرم. به آن ایمان دارم.

۲۲۶. ایمان دارم که او روح القدس را به هر باورمندی که ایمان داشته باشد، وعده داد. ایمان دارم که در روز پنطیکاست پطرس آن موعظه‌ی به یاد ماندنی را ایراد کرد و همه را به توبه و تعمید فراخواند تا این آیات و دیگر موارد جاری شود. آری، «هرکه نام خداوند را بخواند نجات یابد.» ایمان دارم که این حقیقت است و برای آن ایستادگی کردم. من تجلی این امور را دیده‌ام.

۲۲۷. آگاهانه در این راه پیکار می‌کنم. آگاهانه در این راه گام برمی‌دارم. قبل از اینکه قدمی بگذارم، باید هر مانع و پیچک مزاحم را از سر راه خود بردارم. ولی هرگام به جلو، یک پیشروی است. آمین. فقط چاقویی بردارید و آن [پیچک مزاحم] را ببرید.

۲۲۸. بسیاری از شما دوستان گران قدر، پُل رادر را به یاد دارید. من واعظی جوان بیش نبودم. عادت داشتم به فورت وین به خیمه‌ی ردیگر می‌رفتم تا به [موعظه‌های] او گوش کنم. شخصی بسیار ارجمند! او در راه برگشت شلوار خود را بالا می‌کشید و دست‌هایش را بلند می‌کرد و همچون خرسی می‌نالید، فکر می‌کردم می‌خواهد از روی منبر بپرد. هنگامی که او... او با یک متن شروع می‌کرد، بله، از پیدایش شروع می‌کرد و با مکاشفه به اتمام می‌رساند، یعنی هرچه که در گذشته و پیش رو بود. گفتنی است پُل شخص محجوبی بود.

۲۲۹. روزی صحبت می‌کرد و گفت: «من در آرگان، یک الواربر بودم.» در واقع او اهل آنجا بود. تعریف می‌کرد: «می‌دانید، روزی» چنین ادامه داد: «من جایی مشغول خدمت در مزرعه‌ی خدا بودم.» اکنون فراموش کردم آن محل کجا قرار دارد. او داشت کار خدمتی خود را انجام می‌داد.

۲۳۰. او به خدا و شفای الهی ایمان داشت. پُل به موضعی اشاره کرد، که در مورد کلیسا دنیوی امروزی صدق می‌کند. او چنین گفت: «همواره موجبات نگرانی خود را فراهم ساخته‌ام و درگیر برنامه‌ای شده‌ام که هزاران دلار بدهی به بار آورد. خود را به زحمت انداخته‌ام تا حدی که به سرطان مبتلا شدم و اکنون در حال مرگ هستم. اگر در عوض هرآنچه که اینجا در قبال گروه شما انجام داده‌ام، پیغام فیض خود را به پنطیکاستی‌های دواتشه‌می‌فروختم، خدا مرا به فراوانی برکت می‌داد.» درست است.

۲۳۱. او گفت که به جایی در انتهای پایین جنگل‌ها رفته بود و به تب سیاه یا بیماری دیگری مبتلا شده بود. هولناک بود. درچنین شرایطی از جنگل برگشت. او به شفای الهی ایمانی راسخ داشت. گفت که بیماری پیوسته وخیم تر می‌شد. او بی‌وقفه دعا می‌کرد. مبشران دیگر بر آن شدند تا با قایق به دنبال پزشک بروند. البته آوردن یک پزشک هم چند روز طول می‌کشید. و او گفت: «من- من.. این کار را نکنید. فقط تنه‌ایم بگذارید.» گفت: «اگر خدا مرا شفا ندهد، رهسپار خانه خواهم شد.»

۲۳۲. بنابراین او از همسرش خواست که در اتاق کنارش بماند. اتاق تاریکتر و تاریکتر می‌شد. و او همسرش را صدا کرد و به او گفت: «دست مرا بگیر.» گفت: «فقط برای من دعا کن. اکنون دارد تاریک می‌شود.» گفت: «گمان می‌کنم که گرداگرد من سایه‌هایی می‌آیند.» گفت: «نگه دار... در حالی که دارم این دنیا را ترک می‌کنم فقط دست مرا بگیر و دعا کن.» او خود را آماده کرد تا خدا را ملاقات کند.

۲۳۳. بدین ترتیب او بیهوش شد. او گفت که آرزو داشت تا دوباره به اینجا یعنی به آرگان برگردد و همانند دوران جوانی اش الوار بشکند. [روزی] رئیس اردوگاه به او گفت: «پُل به قسمت مشخصی از تپه برو و اندازه‌ی مشخصی از یک نوع درخت خاص را بیاور.»

۲۳۴. او تعریف کرد که با پاهای نیرومند جوانش به سمت تپه دوید و درخت را با ضرباتی محکم به زمین انداخت و شاخه‌های اضافی آن را جدا کرد و با تبر آن را شکافت. چوب آن، کاج نرم بود و آن تبر تیز، بزرگ و دولبه به آسانی در آن فرو می‌رفت. با خود اندیشید و گفت: «بسیار خوب، من آن را تا پایین تپه حمل خواهم کرد.»

۲۳۵. آن مرد زورمند گفت: «خوب است، من در تمرین‌های روزمره‌ی خود زانوهایم را به هم می‌چسپاندم و حال با پشت خود که پهن‌ترین قسمت بدن انسان است، آن را بلند می‌کنم.» ماهیچه‌های پشت و شانه‌هایش و نیز پشت پاهایش ورزیده بودند. گفت: «یک کنده‌ی بزرگ را بلند می‌کنم.» آن را روی شانه‌هایش گذاشت و به راه افتاد. اما گفت: «این یک کنده‌ی معمولی است، لیکن» گفت: «من فقط...» [برادر برانهام به میکروفون ضربه می‌زند- گروه تألیف] ببخشید. گفت: «عملاً قادر نبودم آن کنده را حرکت دهم.» ببخشید.

۲۳۶. او گفت: «من عملاً نمی‌توانستم حرکت دهم.» او گفت: «من تقلا کردم و تقلا کردم و سعی کردم آن را بلند کنم و نتوانستم چنین کنم.» او گفت: «من تمام

نیروی خود را به کار بردم.» او گفت: «من نتوانستم حتی آن کنده را حرکت دهم.» و گفت: «سرانجام، بسیار ضعیف شده بودم و مقابل درخت نشستم و شروع کردم به پاک کردن عرق‌هایم. کاملاً خسته شده بودم.»

۲۳۷. سپس گفت: «پس از مدتی، صدای رئیس خود را شنیدم.» اما گفت: «این دلنشین‌ترین صدایی بود که تا به حال شنیده بودم.» و گفت: «وقتی به اطراف برگشتم صدا به من گفت؛ پُل و من پاسخ دادم بله رئیس، چه شده است؟ گفت: داری چه چیزی را به زور حمل می‌کنی؟» او گفت: «بسیار خوب، شما به من دستور دادید تا آن را به پایین اردوگاه بیاورم، و من با آن درگیرم. رئیس، من- من نمی‌توانم آن را انجام دهم. او گفت: پُل آیا آنجا آن رودی که به پایین به سمت اردوگاه جاری است را می‌بینی؟ گفتیم: بله. گفت: آن رودخانه درست به سمت اردوگاه جریان دارد. پس چرا تو تنها آن را در آب نمی‌اندازی تا روی آن ببری و سوار بر آن به سمت اردوگاه بیایی؟ گفتیم: تا به حال به آن فکر نکرده بودم.»

۲۳۸. بنابراین، او آن را در آب غوطه ور ساخت، بر روی آن پرید و گفت: «خدای من!» او شروع کرد صدای چلپ و چلوب آب را درآوردن و به هوا می‌پرید و همان طور که در میان امواج آب بالا و پایین می‌رفت با بلندترین تُن صدایش فریاد می‌زد و سوار بر آن کنده بود، پیش می‌رفت و بانگ بر می‌آورد: «من بر آن سوارم! بر آن سوارم!»

۲۳۹. هنگامی که او به خود آمد اولین جمله‌ای که بر زبان آورد [همان بود]، او درست در میان کف [اتاق] بود و همسرش همراه او فریاد برآورد. او فریاد خوشحالی بلند کرد و گفت: «من بر آن سوارم! من بر آن سوارم! من بر آن سوارم!» برادران!

امت‌ها در حال از هم پاشیدن، بنی‌اسرائیل در حال بیدار شدن،

نشانه‌هایی که کتاب مقدس پیش‌گویی کرد؛

روزهای امت‌ها شمرده شده رو به اتمام است،

«ای پراکندگان به خانه‌ی خود بازگردید.»

۲۴۰. این پیغام برخاسته از کلام خدا، حقیقت است. زنده یا مرده، من بر [کشتی] کلام خدا سوارم. من... من با آن درگیر نمی‌شوم. [آری] با آن درگیر نمی‌شوم. تنها آن را برمی‌گیرم و با آن حرکت می‌کنم. اگر منتقدان چیزی بگویند، باکی نیست. من هر آب جاری را هُل می‌دهم. یکی از همین روزها،

سوار بر کلام خدا وارد اردوگاه می‌شوم. آمین. مطمئن هستم که به آنجا می‌رسم.

دعا کنیم.

۲۴۱. چرا کوله بار گناهانتان را به زور حمل می‌کنید؟ چرا باید در شرایطی که هستید باقی بمانید، چرا مأمّن خود را نمی‌شناسید و از کلیسایی به کلیسای دیگر و از مکانی به مکانی دیگر می‌روید؟ چرا امشب بر صلیب استوار نشوید و بر کشتی کلام سوار نشوید؟ چرا امشب سلاح وعده‌ی خدا را بر نمی‌گیرید و بر آشفستگی و تیرگی سوار نمی‌شوید تا وارد فضای روشنایی گردید؟ با کلام مجادله نکنید. نگران [تحقق] آن نباشید. همین کافی است که به آن ایمان داشته باشید. همین کافی است که آن را بپذیرید. آن ملکوتی پایدار است. وارد کشتی کلام شوید.

۲۴۲. اگر امشب بیمار هستید وعده‌ی خدا را برگیرید، «من خداوندی هستم که همه‌ی بیماری‌ها را شفا می‌دهم.»

۲۴۳. «برادر برانهام چگونه خوب می‌شوم؟ دکتر گفت مشکل قلبی دارم، سرطان دارم، به این یا آن مبتلا هستم، هر آنچه که هست. من ناشنوا، لال، نابینا هستم.» چه تفاوتی می‌کند؟ همین بس است که وعده‌ی خدا را بپذیرید و بر آن سوار شوید.

۲۴۴. بیایید یک برچسب بسیار بزرگ برداریم و آن را اینجا نصب کنیم و بر روی آن بنویسیم: «امشب دعای ایمان بلند کرده شد. می‌خواهم بر آن سوار شوم. کتاب مقدس گفت؛ دعای ایمان بیمار را شفا خواهد داد و خدا او را خواهد برخیزانید. اگر او گناهی مرتکب شده باشد، بخشیده خواهد شد. من سوار بر این وعده پیش می‌روم. من به آن ایمان دارم.»

۲۴۵. اگر اشتباهی مرتکب شده‌اید، اگر خودرأی هستید [بدانید] «هر که گناه خود را بپوشاند کامیاب نخواهد شد اما هر که به گناهان خود اعتراف کند رحمت خواهد یافت.» چرا به آن اعتراف نکنیم؟

«بسیار خوب، برادر برانهام، باید چه کنم؟»

۲۴۶. به آن اعتراف کن و سپس بر آن سوار شو. خدا چنین گفت. با این کار گناهانتان برداشته می‌شود.

۲۴۷. همچنان که به پایان جلسه می‌رسیم آیا امشب اینجا کسی در میان شما هست که تا به حال به وعده‌ی خدا برای نجات جان خود، اطمینان نداشته ولی

دوست داشته باشد که برایش دعا شود؟ آیا می‌توانید فقط دست خود را بلند کنید و بگویید: «برادر برانهام برای من دعا کن. می‌خواهم پریشانی خود را رها کنم.» خدا به شما برکت دهد. خدا به شما برکت دهد. «می‌خواهم رها کنم...» مادر جان خدا به شما برکت دهد. «می‌خواهم پریشانی خود را رها کنم.» برادر، خدا به شما برکت دهد. آقایی که در آن پشت هستند، خدا به شما برکت دهد. خانم جوان، خدا به شما برکت دهد. بسیار خوب. خوب است. خدا به شما برکت دهد. «می‌خواهم اکنون، پریشانی خود را به پای او بریزم و سوار بر وعده‌اش پیش روم. ایمان دارم که او چنین وعده داد؛ هر که به جانب من آید او را بیرون نخواهم کرد.»

۲۴۸. «هیچ احساسی ندارم. شب گذشته دعا کردم و احساس نمی‌کنم که بهتر هستم.» به این شکل کاری از پیش نمی‌رود. من بر روی احساسات خود سوار نیستم بلکه بر کشتی کلام او. این وعده ی اوست.

۲۴۹. «برادر برانهام، چهار یا پنج بار پای مذبح رفته‌ام و سعی کرده‌ام تا روح القدس را بیابم. آن را دریافت نکرده‌ام.»

۲۵۰. مهم نیست. همین بس است که بر روی آن کنده بایستید، این، شما را درست به اردوگاه نخست زاده، به اردوگاه مقدسان می‌رساند. شما به آنجا خواهید رسید. همین بس است که بر روی کنده‌ی خود بایستید و با تمام قوت و قدرت خود فریاد برآورید، جلال بر خدا باد. این روش کارساز است.

۲۵۱. دقایقی پیش سرهای خود را برای دعا خم کردیم، آیا واقعاً می‌خواهید بر آن سوار شوید؟ آن مسئله که قلب شما را آزار می‌دهد هم هست، پس آیا دوست دارید به اینجا بیایید و برای یک دقیقه پای مذبح بایستید؟ بیایید دعا کنیم و بر شما دست بگذاریم. چنانچه بیایید، خوشحال خواهیم شد.

۲۵۲. اجازه دهید همان چیز کوچکی که امشب در قلب شما قرار دارد را برداریم. همان چیزی که می‌گوید: «تو در اشتباهی، تو در اشتباهی. حال دست خود را بلند کن.» بسیار خوب.

۲۵۳. شما بر روی کنده پا گذاشته اید، بر روی کنده‌ی وعده‌اش؛ سوار بر آن صلیب خوار شده. اکنون این صلیب را دربرگیرید. به اینجا بیایید و بگویید: «اینک می‌خواهم بر روی آن سوار شوم. همین حالا می‌خواهم به آن ایمان بیاورم. می‌خواهم آن را قبول کنم. به آن ایمان دارم. هرگز تغییر عقیده نخواهم داد. اراده کرده‌ام که با آن کلام بمانم تا زمانی که آن تأیید شود. سپس پس از

آنکه آن [وعده] تأیید شد [وعده‌ی] دیگری را می‌طلبم و شروع می‌کنم و سوار بر آن ادامه می‌دهم.» ملاحظه می‌کنید؟

۲۵۴. بدین سان کلمه به کلمه، مرحله به مرحله هرآنچه که خدا به شما وعده داد را به دست خواهید آورد. برای آنانی که با آن پیش می‌روند «همه چیز ممکن است» وعده‌ی او را برگزید زیرا که به یقین، شما را به اردوگاه خواهد آورد. شما را به حضور خدا خواهد آورد.

۲۵۵. آیا در حالی که اکنون سرهایمان را خم کرده‌ایم، به اینجا می‌آیید؟ و برای هر آنکه بخواهد پای مذبح حاضر شود، برای لحظاتی دعا می‌کنیم.

۲۵۶. «خداوندا، خداوندا من بر آن سوار هستم، ایمان دارم. همه تردیدهای خود را در آن چشمه فرو انداختم. خداوندا، می‌آیم. به آن ایمان دارم. امشب به قلمرو کلام پا می‌گذارم و می‌خواهم با همه‌ی وجودم به آن ایمان داشته باشم. من از راه کلامت، به تو می‌رسم.»

۲۵۷. یک بانوی گرامی اینجا پای مذبح حضور یافتند تا به خدا نشان دهند که آماده‌ی حرکت هستند. عزیزی که سرهایتان را خم کرده بودید و دستانتان را بالا برده بودید و می‌خواستید که در دعاها به یاد آورده شوید، آیا نمی‌خواهید [جلو] بیایید؟ آیا به اینجا خواهید آمد؟ خدا به شما برکت دهد. فقط جلو بیایید. فقط همین. بالا بیایید و اینجا بایستید. بگویید: «می‌خواهم بر آن سوار شوم. خدایا، تو وعده می‌دهی، باری بر قلبم سنگینی می‌کند و اکنون می‌خواهم بر آن سوار شوم. و می‌خواهم درست بر روی آن بایستم تا مرا به اردوگاه بیاورد. دارم دقیقاً به اردوگاه مقدسان حضرت اعلی وارد می‌شوم.» خدا به شما برکت دهد. خوب است. شما عزیزی که قصد دارید بر آن سوار شوید، اکنون بیایید. واقعیت وجودتان را به حضور او بیاورید، بگویید: «من چنین هستم، ادعایی ندارم.»

۲۵۸. به یاد داشته باشید. شما می‌گویید: «آیا بحث یک درخت است؟» بله. آن یک درخت بود که روزی قطع شد و دوباره در جلجتا بازنشاندند شد. همین کافی است که امشب با وعده‌ی خدا بر روی آن درخت بروید. کلام خدا بر آن درخت آویزان شده بود.

۲۵۹. من بر روی آن سوار می‌شوم. هدفم این است که با همه‌ی وجود خود به آن ایمان داشته باشم. زمانی که به اینجا می‌آیم مایلم در حد امکان سودمند باشم و به برادران خود دست دهم.

۲۶۰. خدا به شما برکت دهد، به خاطر موضع دلیرانه‌ای که اختیار کردید. از شما می‌خواهم که برای یک لحظه اینجا بایستید تا ما دعا کنیم. برادرم خدا به شما برکت دهد. خواهر گرانمایه‌ام، خدا به شما برکت دهد. خداوند عیسی...؟!... برادرم، خدا به شما برکت دهد. خواهر، خدا به شما برکت دهد. «مرا هدایت کن.» باشد که گذر از رودخانه هدایتان کند.

۲۶۱. به یاد داشته باشید، در جایگاه یک خادم مسیح، مسئول بیان کلام است. من نسبت به شهادت خود مسئولیت دارم. و امشب چنین می‌ایستم...

۲۶۲. مردی پنجاه و پنج ساله هستم، پنجاه و سه ساله. در واقع در آوریل، پنجاه و چهار ساله می‌شوم. اینجا ایستاده‌ام و می‌دانم که شاید آخرین رویای من باشد؛ شاید آخرین روزهای من بر این کره‌ی خاکی باشد. شاید در یکی همین روزها از میان شما برداشته شوم. معنی این رویا را نمی‌دانم. همین بس است که به نوارها گوش دهید و خودتان نتیجه‌گیری کنید. نمی‌دانم معنای آن چیست. آیا اینجا خواهم ماند، به گمانم شاید این آخرین پیغامی باشد که اینجا در فینیکس موعظه می‌کنم. شاید به فرجام رسیده‌ام و باید به خاطر سخنانم در پیشگاه حق پاسخگو باشم. آیا با این اوصاف، به خود اجازه خواهم داد که دروغ پردازی کنم؟

۲۶۳. برادرانم و خواهرانم، اجازه دهید این را به شما بگویم. شما در جلسات حضور داشته‌اید. شما بر امور، بصیرت و آگاهی دارید. آیا تا به حال چیزی در نام عیسی مسیح به شما گفته‌ام که واقع نشده باشد؟ از همه می‌پرسم. آقا، در سراسر دنیا و هزاران رویا، هرگز چنین نشده است. امشب حقیقتی را برای شما بازگو می‌کنم؛ همین بس است که خون عیسی مسیح وارد شود تا هر نوع لکه پاک شود. خون عیسی مسیح چنین می‌کند.

چشمه‌ایست که زان خون لبریز است،

اکنون در آن ایستاده‌اید.

زان خون جاری شده از رگ‌های عمانوئیل،

تنها چیز مطمئنی که بر روی زمین گذاشته شده است.

همان جاست که گنهکاران در سیلاب غوطه‌خوران،

زان همه لکه‌ی جرم و گناه فارغ می‌شوند.

۲۶۴. حال می‌خواهم از این خادمان و برادران درخواست کنم که به اینجا میان جماعت بروند. هر کس که... آیا روش شما این است که از خادمان بخواهید که

برای جماعت دعا کنند؟ همه‌ی خادمان به اینجا تشریف بیاورند. سپس عزیزی که برای نجات جان‌ها بار دارند، تشریف بیاورند و در قالب گروه دعا اینجا بایستند. ما چنین متحد می‌شویم و مسائل حاشیه‌ای را از اذهان خود دور می‌کنیم و خود را از آنها جدا می‌کنیم. این مردان و زنانی که امشب سرنوشت خود را با خون عیسی مسیح مهر کرده‌اند، به پشت گرمی قول خداوند، به درگاهش آمده‌اند. آنها به پشت گرمی کلام او آمدند و می‌گویند: «خداوندا، اینجا هستم. تنها می‌توانم خود را به تو تقدیم کنم و بس. مرا چنین بپذیر.» آیا حاضرید در کنار این عزیزان بایستید؟ چنانچه تمایل دارید. هر که می‌خواهد بیاید و بایستد. برادران من، خدا به شما برکت دهد. بسیار زیباست. دوست دارم اشخاص با گذشت را ببینم که چنین برای جان‌ها بار دارند. برادرانم به نظرم خوب است. حرکت کنید. این چنین خوب است. گرداگرد هم بایستید. بیایید حالا...

۲۶۵. لطفاً نوازنده ما را همراهی کنند، بیایید حینی که ایشان می‌نوازند این سرود را با خوشی، عمیقاً و با احترام بخوانیم.

۲۶۶. ما در حضور یک اسطوره یا چیزی از این دست حاضر نشده‌ایم. ما در حضور چیزی که یک باور را برای ما به ارمغان می‌آورد، حاضر نشده‌ایم. بلکه به حضور خدا آمده‌ایم، در حضور یهوه خدای قادر مطلق، کسی که چنین وعده می‌دهد: «هرگاه دو یا سه نفر در نام من جمع شوند در میان شان حاضر خواهم بود.» با او صحبت کنید همان طور که با دوست خود صحبت می‌کنید، بگویید: «خداوندا، متأسفم. گناه کرده‌ام.» و سرود خواهیم خواند.

چشمه‌ایست که زان خون لبریز است،

زان خون جاری شده از رگ‌های عمانوئیل،

همان جاست که گنهکاران در سیلاب غوطه‌خوران،

زان همه لکه‌ی جرم و گناه فارغ می‌شوند.

آن دزد بالای صلیب شادمان شد

چون چشمه را در روز خود دید؛

هر چند شاید چون آن دزد ناپاک بودم،

فرو شست آن چشمه، ناپاکی مرا.

از آن زمان به وسیله‌ی ایمان آن رود را دیدم،

جاری از زخم‌هایت،

عشقِ رهایی دهنده، ریشه‌ی من شده است،

و تا زمانی که بمیرم، چنین خواهد بود.

۲۶۷. اکنون تنها کمی واقع بین باشید. شما چیزی نیستید. هیچ از یک از ما چیزی نیست. هر جای این تالار که هستید فقط خالصانه و با تمام دلتان، قلب‌ها و سرهای خود را فرود آورید.

۲۶۸. پدر آسمانی ما، می‌دانم که کلامت بسیار درست است. زایل نخواهد شد. آنها کلمات خدا هستند. [به عبارتی] خدا هستند. و تو گفتی: «هر که به نزد من آید او را بیرون نخواهم کرد.» و این مردان و زنان به خاطر اشتباهات خود ملزم شده‌اند. ولی خداوند آنها امشب به جلو گام برداشته‌اند تا به اشتباهات خود اعتراف کنند. آنها در درون خویش به خود آمده، به خود جنبیده‌اند باشد که به آن سرچشمه برسند. و این عزیزان با سرها و قلب‌هایی خم شده، اینجا ایستادند تا آزادانه از آب رایگان زندگی بخش، برخوردار شوند یعنی همان چیزی که خدا وعده داده بود. پدر، آنها را در ملکوت خودت بپذیر. آنها از آن تو هستند.

۲۶۹. تو گفتی: «کسی نمی‌تواند نزد من آید مگر آن که اول پدرم او را جذب کند. و همه‌ی آنانی که پدر به من بخشید نزد من خواهند آمد.» و این نشان می‌دهد که خدا آنها را به عنوان یک هدیه‌ی محبت آمیز به مسیح سپرده است. و خداوند، آنها اینجا ایستاده‌اند. «هیچ کس آنها را از دست من نخواهد گرفت.» و خدایا دعا می‌کنم که امشب در حالی که اینجا ایستاده‌اند از آنها محافظت کنی و در حینی که اینجا پای مذبح حضور دارند، به آنها تعمید روح القدس را عطا کنی.

۲۷۰. باشد که هم اینک قدرت عظیم مسیح، زندگی شان را لبریز سازد! آنها اعتراف کرده‌اند. آنها به جلو قدم گذاشته‌اند. او گفت: «هر مرا پیش مردم اقرار کند، من نیز در حضور پدرم و فرشتگان مقدس او را اقرار خواهم کرد.» ما می‌دانیم که این کار به انجام رسید.

۲۷۱. اکنون خداوند، این را عطا کن! روح خود را بر آنها بریز و آنها را از روح خدای زنده پر ساز تا آنها در تمام روزهای زندگی‌شان، شهادت زنده‌ای برای ملکوت خدا باشند.

۲۷۲. اکنون حضار محترم لطفاً بایستید. حال همه دعا کنیم. می‌خواهیم دعا کنیم تا آنهایی...

۲۷۳. حال هر یک از شما عزیزانی که امشب به این بالا آمدید، احساس کردید که در قلب خود گناهی داشته‌اید، کاری نیست که بتوانید انجام دهید جز اینکه به

آن ایمان داشته باشید. روح ... شما به وسیله‌ی ایمان / این را پذیرفتید. شما پذیرای ایمان شدید. عیسی گفت: «کسی نمی‌تواند نزد من آید مگر آن که اول پدرم او را جذب کند. و همه‌ی آنانی که پدر به من بخشید نزد من خواهند آمد.» او [مسیح] آن را دریافت خواهد کرد. او کاری دیگری جز این نمی‌تواند بکند زیرا او [خدا] آن را وعده داد. ملاحظه می‌کنید؟ اکنون بر احساسات خود تکیه نکنید. بر کلام او تکیه کنید. ملاحظه می‌کنید؟ کلام چنین گفت.

۲۷۴. «هرکه کلام مرا بشنود و به فرستنده‌ی من ایمان آورد.» به زمان حال اشاره دارد «حیات جاودانی دارد و در داوری نمی‌آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است.» روح القدس تجربه‌ای از پُر بودن و آراسته بودن به قدرت، به جهت خدمت است. و اقرار و دریافت کردن مسیح، یعنی ایمان داشتن و اعتراف کردن و احساس آزادی داشتن از این حیث که خدا گناهان شما را آمرزیده است.

۲۷۵. و او بر بنیاد کلامش گفت: «کسی نمی‌تواند نزد من آید مگر آن که اول پدرم او را جذب کند.» ملاحظه می‌کنید؟ حال، ابتدا خدا شما را جذب کرد. «هرکه به جانب من آید او را بیرون نخواهم کرد.» التفات دارید؟ ملاحظه می‌کنید؟ شما، شما آن را دریافت کرده اید. تنها چیزی که شما...

۲۷۶. او، برای شما مُرد. هزار و نهصد سال پیش گناهان شما آمرزیده شد. اکنون همین بس است که قدم بردارید و آنچه که او به خاطر شما انجام داد را بپذیرید. ملاحظه می‌کنید؟ و آیا ایمان دارید که او به خاطر گناهان شما مُرد؟ آیا او را به عنوان کفاره ی خود خواهید پذیرفت؟ به عبارت دیگر شما او را بپذیرید همان طور که او گناهان شما را برداشت.

۲۷۷. آیا از اینکه گناهان شما را برداشته، شادمان و سپاسگزار هستید؟ آیا ایمان دارید که او این کار را کرد؟ پس تنها دست خود را بلند کنید و بگویید: «ایمان دارم که گناهم را برداشت.» آمین، «گناهم را برداشت.» بسیار خوب.

۲۷۸. حال، شما شرایط یافتن تعمید روح را دارید.

۲۷۹. اگر شما هنوز تعمید مسیحی نگرفته‌اید، یکی از این آقایان در اینجا ترتیب این کار را برای شما خواهد داد.

۲۸۰. «این سخنان هنوز بر زبان پطرس بود، یعنی قبل از اینکه آنان تعمید بگیرند؛ این سخنان هنوز بر زبان پطرس بود که روح القدس بر همه‌ی آنان نازل شد.» چرا؟ زیرا همه‌ی آنها منتظر بودند. حال، شما نیز انتظار می‌کشید. حال در پی چیزی هستید که شما را برای ملکوت خدا مهر کند، چیزی که برای

شما واقعی باشد. شما می‌خواهید... آیا هر یک از شما نمی‌خواهد که روح القدس را بباید؟ آیا آن را نمی‌خواهید؟ مطمئناً، در پی آن هستید. آن نگه دارنده‌ی قوت شماسست. ملاحظه می‌کنید؟

آنها در بالاخانه جمع شده بودند،
در نامش دعا می‌کردند،...

با روح القدس تعمید یافتند،

و قدرت خدمت نازل شد.

۲۸۱. ملاحظه می‌کنید؟ شما اکنون در پی آن هستید. و درست همین حالا، شما می‌توانید از آن برخوردار شوید. هم اکنون این امکان در دسترس شماسست.

۲۸۲. برادران، بفرمایید بالا. اکنون بیایید همه دست‌های مان را بر روی این برادران بگذاریم و دعا کنیم تا آنها روح القدس را دریافت نمایند. برادران، بفرمایید اینجا. بفرمایید اینجا.

۲۸۳. حال، همه‌ی جماعت، دست‌های خود را بلند کنید. همه!...؟...

۲۸۴. پدر آسمانی ما، در نام خداوند عیسی‌ی مسیح، اینجا هر قلبی را با تعمید روح القدس پر کن.

۲۸۵. روح القدس را بیایید. عزیزانی که اینجا ایستاده‌اند و منتظر حضور و قدرت خدا هستند تا زندگی‌هایشان غنی شود؛ روح القدس را بیایید.



کرناپی که صدای نامعلوم می‌دهد FRS63-0114
(A Trumpet Gives An Uncertain Sound)

برادر ویلیام ماریون برانهام این پیغام را به زبان انگلیسی در عصر دوشنبه ۱۴ ژانویه ۱۹۶۳ در جماعت مسیحی در فینیکس آریزونا آمریکا ایراد کردند. این پیغام در یک نوار مغناطیسی ضبط شد و بی‌کم و کاست در زبان انگلیسی به چاپ رسید. برگردان فارسی این اثر با کوشش انتشارات Voice Of God Recordings چاپ و پخش می‌گردد.

FARSI

©2014 VGR, ALL RIGHTS RESERVED

VOICE OF GOD RECORDINGS

P.O. BOX 950, JEFFERSONVILLE, INDIANA 47131 U.S.A.

www.branham.org